



جلد دوم

انتشارات مستضعفین



**شناسنامه کتاب:**

**اسم کتاب: عاشورا - جلد دوم**

**چاپ اول: نشر مستضعفین**

**چاپ دوم: تابستان ۱۴۰۰**

[www.nashr-mostazafin.com](http://www.nashr-mostazafin.com)

[www.pm-iran.org](http://www.pm-iran.org)

[info@nashr-mostazafin.com](mailto:info@nashr-mostazafin.com)

**انتشارات مستضعفین**



«عاشورا» در سه رویکرد:

رویکرد «تطبیقی» به عاشورا،

رویکرد «انطباقی» به عاشورا

و

رویکرد «دگماتیستی» به عاشورا



در طول ۱۳/۵ قری که از واقعه عاشورای سال ۶۱ هجری در کربلا می‌گذرد، اگر بخواهیم تمامی تحلیل‌هایی که در این مدت توسط نظریه‌پردازان خاص و عام (شیعه و سنی و یا مسلمان و غیر مسلمان) از واقعه عاشورای سال ۶۱ صورت گرفته است آرایش مضمونی بدهیم، می‌توانیم در تحلیل نهائی تمامی آنها را به سه رویکرد متفاوت تقسیم نمائیم که عبارتند از:

۱ - «رویکرد تطبیقی به عاشورا.»

۲ - «رویکرد انطباقی به عاشورا.»

۳ - «رویکرد دگماتیستی به عاشورا.»

در «رویکرد تطبیقی به عاشورا» پروسس عاشورای حسین در پنج ماه و ۱۲ روز سال ۶۰ - ۶۱ (از ۲۸ رجب سال ۶۰ تا دهم محرم سال ۶۱) برعکس آنچه که «طرفداران رویکرد انطباقی به عاشورا» می‌گویند یک امر



بالبداهه و «یک حادثه و یک پروژه تحمیل شده بر امام حسین و یارانش نبوده است» که به علت و دلیل «تحمیل بیعت با جائر» و یا «عدم بیعت امام حسین با یزید» مادیت پیدا کرده باشد؛ و همچنین برعکس آنچه که «طرفداران رویکرد انطباقی» می‌گویند، پروسس پنج ماه و ۱۲ روز عاشورا به خاطر «فرار امام حسین جهت حفظ جان خودش از مدینه به مکه و از مکه به طرف کوفه نبوده است». عنایت داشته باشیم که طرفداران رویکرد انطباقی به عاشورا بر این باورند که در مدت ۵ ماه و ۱۲ روزه (از ۲۸ رجب سال ۶۰ تا دهم محرم سال ۶۱ هجری) عمر زمانی پروسس عاشورا این حادثه و یا این پروژه مولود و سنتز «عدم بیعت امام حسین با یزید» و پروژه «اقامه حکومت اسلامی» امام حسین در مرحله دوم حرکتش یعنی اقامت چهار ماه و ۱۳ روزه‌اش در مکه (از ۲۸ رجب تا یازدهم ذی الحجه سال ۶۰ که امام حسین در مسیر حرکت به طرف کوفه توسط سفیران راه خبر شهادت مسلم بن عقیل به دست عبیدالله زیاد در کوفه شنید) بوده است؛ به عبارت دیگر در منظر طرفداران رویکرد انطباقی به عاشورای امام حسین از بعد مرگ معاویه (در ۱۶ رجب سال ۶۰ که ۱۲ روز بعد از آن در ۲۸ رجب سال ۶۰ خبرش به مدینه رسید) و ابلاغ نامه یزید توسط والی مدینه به امام حسین (که در آن نامه یزید به والی مدینه نوشته بود که به محض دریافت این نامه از سه نفر حسین بن علی و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر برای ما بیعت بگیر و در صورت امتناع آنها را دستگیر و به قتل برسان)، همین «تحمیل بیعت با یک جائر» و در ادامه آن «پروژه اقامه حکومت اسلامی» در کوفه توسط امام حسین «عامل اصلی تکوین عاشورا در سال ۶۱ در کربلا بوده است».

البته طرفداران رویکرد انطباقی به عاشورا در این رابطه می‌گویند که امام



حسین جهت حفظ جان خودش و فرار از مدینه به مکان امنی ابتدا او از مدینه به مکه فرار می‌کند (در ۲۸ رجب سال ۶۰) و پس از ۴ ماه و ده روز اقامت در مکه باز امام حسین جهت حفظ جاننش (از آنجائیکه طبق گفته طرفداران رویکرد انطباقی به عاشورا به اطلاع امام حسین رسانده بودند که عمله و اکره یزید به دنبال ترور او در مراسم حج سال ۶۰ هستند) او از مکه برای بار دوم در هشتم ذی الحجه سال ۶۰ هجری (درست در همان روزی که انجام مناسک حج شروع می‌شود) حج و مکه را رها می‌کند (و در پاسخ به دعوتنامه‌های مردم کوفه) به طرف کوفه فرار می‌کند و در بین راه پس از شنیدن خبر شهادت مسلم بن عقیل (نماینده‌اش در کوفه) با اینکه می‌توانست دیگر به طرف کوفه حرکت نکند (قابل ذکر است که از زمان شنیدن خبر شهادت مسلم بن عقیل توسط سفیران راه تا زمان برخورد کاروان امام حسین با سپاه عبیدالله بن زیاد بن ابیه تحت فرماندهی حر بن یزید ریاحی طبق گفته ابو جعفر محمد بن جریر طبری بیش از ۲/۵ روز فاصله زمانی داشته است که بدون تردید در این فرصت امام حسین هم می‌توانست به مدینه برگردد و هم می‌توانست به مکه و هم می‌توانست به مناطق دیگری از جمله یمن برگردد؛ اما حسین و کاروانش باز مسیر حرکتش را به طرف کوفه ادامه دادند تا اینکه در تله سپاه عبیدالله بن زیاد تحت فرماندهی حر بن یزید ریاحی افتادند؛ و البته در نگاه طرفداران رویکرد انطباقی به عاشورای حسین امام حسین (پس از محاصره توسط سپاه حر بن یزید ریاحی) برای بار سوم در چارچوب نجات جان خودش و یارانش پنج بار از کانال حر بن یزید وارد مذاکره با عمر بن سعد و عبیدالله بن زیاد شد که این مذاکرات پنج گانه (از نظر طرفداران رویکرد انطباقی به عاشورا) در نهایت اگر چه قرار شد با رفتن امام حسین به منطقه‌ای خارج از جغرافیای امپراطوری امویان تحت سلطه یزید به انجام برسد، ولی با دخالت

شمر بن ذی الجوشن منتفی می‌گردد که بالاخره امام حسین را بین دو انتخاب قرار می‌دهند، یکی «تسلیم توسط بیعت کردن با یزید» و دیگر «جنگ» که امام حسین بین «ذلت و عزت فردی» موضوع «بیعت با سلطان جائر را رد می‌کند و جنگ را می‌پذیرد» که البته در این رابطه است که طبق گفته طرفداران رویکرد انطباقی به عاشورا «جنگ در روز دهم محرم سال ۶۱ بر حسین تحمیل می‌شود و اصلاً انتخاب حسین نبوده است.»

مطالب فوق معرف کل نگاه رویکرد انطباقی به عاشورای سال ۶۱ هجری می‌باشد که باعث گردید در نیم روز عاشورای سال ۶۱ امام حسین با ۷۲ نفر به شهادت برسند و خانواده‌اش هم به اسارت گرفته شوند. آنچنانکه در این تحلیل انطباقی از عاشورای حسین مشهود است، کل واقعه عاشورا سال ۶۱ در «تحلیل نهائی به خاطر بیعت نکردند و فرار امام حسین از مدینه و مکه جهت دستیابی به منطقه‌ای امن برای حفظ جان خودش و پروژه اقامه حکومت اسلامی توسط امام حسین اتفاق افتاده است» و قطعاً از «نظر طرفداران رویکرد انطباقی به عاشورا اگر امام حسین مانند امام علی و امام حسن حاضر به بیعت با خلیفه وقت می‌شد اصلاً عاشورائی اتفاق نمی‌افتاد» و بدین جهت در این رابطه است که عاشورا در نگاه طرفداران رویکرد انطباقی (نه تطبیقی) بر «تحلیل فردی بودن عامل تکوین آن» به صورت یک پروژه و حادثه استوار می‌باشد، «نه به صورت یک پروسس انسانی اجتماعی و تاریخی» (و البته عمر این حادثه هم از نظر اینها از ۲۸ رجب سال ۶۰ یعنی همراه با رسیدن خبر مرگ معاویه و نامه یزید بن معاویه به والی مدینه شروع می‌شود و تا دهم محرم سال ۶۱ یعنی مدت ۵ ماه و ۱۲ روز بعد ادامه می‌یابد و بالاخره در نیم روز عاشورای سال ۶۱ با شهادت حسین و ۷۲ تن از یارانش این پروژه یا حادثه به پایان می‌رسد).

باری برعکس رویکرد انطباقی به عاشورا، در رویکرد تطبیقی به عاشورا دیگر «عاشورا یک پروژه و یا یک حادثه ۵ ماه ۱۲ روزه نیست بلکه یک پروسس انسانی - اجتماعی و تاریخی می‌باشد» که در ادامه «تسلسل نهضتی مبارزه حق با باطل از هابیل فرزند آدم تا ابراهیم خلیل بنیانگذار توحید و تا پیامبر اسلام و امام علی می‌باشد»؛ که البته در رویکرد تطبیقی به عاشورا تمامی این پروسس تسلسل نهضتی از آغاز تا حسین در چارچوب گفتمان واحد توحیدی به انجام رسیده است. قابل ذکر است که در رویکرد تطبیقی به عاشورا «گفتمان واحد توحیدی» در بستر شرایط مختلف زمانی و مکانی و اجتماعی و تاریخی و در عرصه مادیت یافتن انسانی و اجتماعی و پروسس تسلسل نهضتی از هابیل تا حسین «صورت گوناگونی داشته است» که این تفاوت در حرکت پیامبر اسلام به صورت «جنبش رهائی‌بخش» مادیت پیدا کرده است و در خلافت پنج سال و چهار ماهه امام علی این گفتمان واحد توحیدی به صورت «جنبش عدالت‌طلبانه» و در حرکت ۵ ماه و ۱۲ روز امام حسین این گفتمان واحد توحیدی به صورت «جنبش حق‌طلبانه» (با شعار او در روز عاشورا که فرمود: «أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يَعْمَلُ بِهِ، وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يَتَنَاهَى عَنْهُ، لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقًّا» - تحف العقول - ص ۱۷۶) مادیت پیدا کرده است، بنابراین در رویکرد تطبیقی به عاشورا «قیام امام حسین تنها یک فرایند حق‌طلبانه از پروسس گفتمان واحد توحیدی می‌باشد که از هابیل تا ابراهیم آغاز شده بود و در ادامه تسلسل نهضتی آن از جنبش رهائی‌بخش پیامبر اسلام و جنبش عدالت‌طلبانه امام علی به حسین رسید.»

«السَّلَامُ عَلَيَّ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيَّ يَا وَارِثَ نُوحِ نَبِيِّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيَّ يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيَّ يَا وَارِثَ مُوسَى كَلِيمِ

اللَّهُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ عِيسَى رُوحِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدِ حَبِيبِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ مُحَمَّدِ الْمُصْطَفَى، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ عَلِيِّ الْمُرْتَضَى، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ خَدِيجَةَ الْكُبْرَى، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَارَ اللَّهِ وَابْنَ نَارِهِ وَالْوَثْرَ الْمُؤْتَرَّ، أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ، وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَأَطَعْتَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ حَتَّى آتَاكَ الْيَقِينَ - سلام بر تو ای حسین ای وارث آدم برگزیده خدا - سلام بر تو ای حسین ای وارث نوح پیامبر خدا - سلام بر تو ای حسین ای وارث موسی هم سخن خدا - سلام بر تو ای حسین ای وارث عیسی روح خدا - سلام بر تو ای حسین ای وارث محمد محبوب خدا - سلام بر تو ای حسین ای وارث محمد محبوب خدا - سلام بر تو ای حسین ای وارث محمد محبوب خدا - سلام بر تو ای حسین ای وارث علی ولی خدا - سلام بر تو ای حسین فرزند محمد مصطفی - سلام بر تو ای حسین ای فرزند علی مرتضی - سلام بر تو ای حسین ای فرزند فاطمه زهرا - سلام بر تو ای حسین ای فرزند خدیجه کبری - سلام بر تو ای حسین ای خون خدا و ای فرزند خون خدا و ای تنها و تنها مانده - شهادت می‌دهیم که تو ای حسین با عاشورا نماز را بر پا کردی و شهادت می‌دهیم که تو ای حسین با عاشورا زکات را پرداخت کردی و شهادت می‌دهیم که تو ای حسین با عاشورا امر به معروف و نهی از منکر به جا آوردی و شهادت می‌دهیم که تو ای حسین با عاشورا خدا و پیامبر اسلام را اطاعت کردی تا آنجا که به مرحله یقین رسیدی.»

باری بدین ترتیب است که در رویکرد تطبیقی به عاشورای حسین برعکس رویکرد انطباقی به عاشورا «عامل تکوین عاشورا را به صورت انسانی اجتماعی و تاریخی و فرهنگی آن هم در شکل عینی و کنکرت و مشخص (نه عام و کلی و مجرد) تحلیل تبیین و تعریف می‌کنند» و لذا بر

این باورند که «مسئولیت تاریخی و اجتماعی و انسانی امام حسین نقش تعیین کننده در تکوین جنبش حق طلبانه عاشورای حسین داشته است» و لذا در رویکرد تطبیقی به عاشورا «عامل جنبش حق طلبانه امام حسین در پروسس عاشورا، احساس مسئولیت انسانی و اجتماعی و تاریخی امام حسین بوده است» و البته در رویکرد تطبیقی به عاشورا «تحمیل بیعت با جائر» و یا «دعوت مردم کوفه از امام حسین برای اقامه حکومت» و یا انجام «امر به معروف و نهی از منکر» از امور شرطی اعتلای جنبش حق طلبانه امام حسین بوده‌اند؛ و مع ذلک در رویکرد تطبیقی به عاشورا «عامل اصلی تکوین پروسس عاشورا با عامل شرطی آن متفاوت می‌باشد.»

در خصوص تعیین «عامل اصلی» تکوین پروسس عاشورا (با رویکرد تطبیقی به عاشورا) «اعتقاد و ایمان و اندیشه‌ها و باورهای امام حسین به عنوان مبنا می‌باشند» که برای فهم اعتقادات و ایمان و اندیشه‌ها و باورهای امام حسین (مطابق رویکرد تطبیقی به عاشورا) باید به سخنان امام حسین در فرایندهای مختلف پروسس (۵ ماه و ۱۲ روز) عاشورا مراجعه بشود. مثل نامه ایشان به برادرش محمد بن حنفیه که در آن نامه (وصیت‌نامه که در رویکرد تطبیقی به عاشورا منشور قیام امام حسین می‌باشد) امام حسین در مدینه قبل از حرکت به مکه (در ۲۸ رجب سال ۶۰) فلسفه «جنبش حق طلبانه» خودش را این چنین تبیین می‌نماید:

«أَنْتِي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مَفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي صَ أَرِيدُ أَنْ أَمُرَّ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَأَبِي - فلسفه جنبش حق طلبانه من اصلاح در امت پیامبر اسلام و امر به معروف و نهی از منکر در چارچوب روش پیامبر اسلام و امام علی می‌باشد» (مقتل الحسین - ص ۱۵۶).

یادمان باشد که امام علی در جریان اعتلای «جنبش عدالت‌خواهانه» مردم مصر در مدینه بر علیه عثمان هنگامیکه بر اثر درخواست همه جانبه کنش‌گران عدالت‌خواهانه مصری و مدینه‌ای امام علی مجبور به پذیرش خلافت بر مسلمین شد او در باب فلسفه جنبش عدالت‌خواهانه خود و همچنین فلسفه قبول حاکمیت اینچنین مطرح کرد:

«لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَيَّ الْعُلَمَاءِ إِلَّا يِقَارُوا عَلَيَّ كُظْمُهُ ظَالِمٍ وَ لَا سَغْبِ مَظْلُومٍ لِأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَيَّ غَارِبَهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيَّهَا - فلسفه جنبش عدالت‌خواهانه و قبول قدرت سیاسی و حاکمیت بر مردم توسط من «حضور مردم» و «پیمانی که خدا از آگاهان گرفته که در برابر گرسنگی گرسنگان و پر سیری سیران جامعه قیام و حرکت و مبارزه بکنند» بوده است؛ و گر نه من مخالف کسب قدرت سیاسی هستم» (نهج‌البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۳ - ص ۵۰ - سطر ۲).

باری بدین ترتیب است که در رویکرد تطبیقی به عاشورا با «روش دیالکتیکی» عامل تکوین پروسس عاشورا (در طول ۵ ماه و ۱۲ روز) توسط امام حسین به صورت دو مؤلفه‌ای اساس و شرط تبیین می‌کنند؛ یعنی اساس را اندیشه‌ها و ایمان و باور و تحلیل‌های کنکرت و عینی و مشخص سیاسی و اجتماعی و تاریخی و فرهنگی امام حسین می‌دانند اما شرط را عوامل برون‌ی مثل تحمیل «بیعت با جائر» توسط یزید و والی مدینه بر امام حسین و یا نامه‌های مردم کوفه و غیره تحلیل می‌کنند. به بیان دیگر در رویکرد تطبیقی به عاشورا خبر مرگ معاویه و یا تصمیم امام حسین در برابر درخواست بیعت یزید و یا والی مدینه اگر چه استارتی برای اعتلای جنبش حق‌طلبانه امام حسین بوده است، ولی عامل اصلی حرکت و قیام امام حسین نبوده؛ و همچنین عامل حرکت امام حسین از مدینه به مکه

در ۲۸ رجب سال ۶۰) و عامل حرکت امام حسین از مکه به کوفه (در ۸ ذی الحجه سال ۶۰) آنچنانکه رویکرد انطباقی عاشورا مطرح می‌کنند به خاطر فرار از ترور شدن و امنیت جانی خودش نبوده است بلکه در عرصه «فرایندهای مختلف پروسس جنبش حق‌طلبانه از پیش ترسیم شده توسط امام حسین بوده است.»

باری در برابر «رویکرد انطباقی به عاشورا» که بر عوامل شرطی جهت تبیین فلسفه قیام امام حسین تکیه می‌کنند، «رویکرد دگماتیستی به عاشورا» برای تبیین فلسفه عاشورای امام حسین بر این باور حرکت می‌کنند که «عاشورا تقدیر الهی بوده است» که از قبل توسط خداوند مقدر شده است که امام حسین در کربلا کشته بشود «إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ بِرَاك قَتِيلًا - خدا خواست که تو را کشته ببیند»، بنابراین «مأموریت امام حسین در جریان عاشورا برای شهادت بوده است» و امام حسین «آگاه به شهادت خود بوده است» و «قبول شهادت برای امام حسین یک امر تعبدی بوده است نه یک امر انتخابی و تعقلی» و «کشته شدن حسین و یارانش در کربلا و اسارت خانواده‌اش تقدیر الهی بوده است» و امام حسین هم از کودکی «توسط علم امامت و یا علم غیب و یا علم لدنی به زمان و مکان شهادت خودش مطلع بوده است» و لذا از همان آغاز به عنوان یک مهره «مجبور به اداء وظیفه بوده است» و برای امام حسین هرگز امکان سر پیچی از این تقدیرات ملکوتی وجود نداشته است.

بدین خاطر از اینجا است که می‌توان نتیجه‌گیری کرد که تفاوت محوری بین «سه رویکرد به عاشورا» (رویکرد تطبیقی، رویکرد انطباقی و رویکرد دگماتیستی) در این است که در رویکرد تطبیقی منشاء اولیه تکوین عاشورا «مسئولیت انسانی و اجتماعی و تاریخی و فرهنگی امام حسین بوده است»

که امام حسین در چارچوب «تحلیل مشخص و کنکرت و عینی قبلی خود از ساختار فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در عصر حاکمیت امویان و در فرایند پسا شهادت امام علی به این واقعیت دست پیدا کرده بود که باید جنبش حق طلبانه نهضت تسلسلی تاریخ از هابیل تا حسین را در روند اعتلای قرار بدهد» و از اینجا بود که به مجرد شنیدن خبر مرگ معاویه (توسط والی مدینه در ۲۸ رجب سال ۶۰ هجری) با «امتناع از بیعت کردن با یزید این اعتلای جنبش حق طلبانه در راستای کسب رهبری جنبش حق طلبانه موجود در جوامع مسلمین کلید زد.»

پر پیداست که در رویکرد تطبیقی به عاشورا (برعکس رویکرد انطباقی به عاشورا) «امتناع کردن امام حسین از بیعت با یزید در ۲۸ رجب سال ۶۰ فقط یک استارت در چارچوب جنبش نافرمانی مدنی بر علیه حاکمیت غاصب اموی بود نه چیزی بیشتر از آن» به عبارت دیگر در رویکرد تطبیقی به عاشورا «امتناع امام حسین در ۲۸ رجب سال ۶۰ از بیعت با جائز تنها شروع اولین فرایند شکل مبارزه خود به صورت جنبش نافرمانی مدنی بوده است نه چیزی بیشتر از آن» که برعکس «رویکرد دگماتیستی به عاشورا» امام حسین جنبش نافرمانی مدنی خودش در ۲۸ رجب سال ۶۰ هجری «نه بر پایه علم امامت و علم لدنی و علم غیب انجام داد بلکه برعکس با خودویژگی بشری و انسانی اش این مهم را در چارچوب تحلیل مشخص و واقعی و عینی از ساختار فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی جوامع مسلمین در عصر امپراطوری امویان به انجام رسانید». پر واضح است که برعکس «رویکرد انطباقی به عاشورا» در «رویکرد تطبیقی به عاشورا» همین جنبش نافرمانی مدنی امام حسین در مدینه (در برابر والی مدینه و یزید و خاندان حاکم اموی) بود که در مسیر اعتلای خود پس از



هجرت امام حسین از مدینه به مکه (در ۲۸ رجب سال ۶۰ هجری) در طول «چهار ماه و ده روزی که امام حسین در مکه اقامت داشت» همان «جنبش نافرمانی مدنی» امام حسین در مدینه در مکه بدل به «جنبش سیاسی» شد؛ و برعکس آنچه که طرفداران «رویگرد انطباقی به عاشورا» می‌گویند این «دعوتنامه‌های مردم کوفه به امام حسین نبود که حسین را وارد فاز سیاسی در راستای اقامه حکومت کرد» بلکه برعکس این «استحاله جنبش نافرمانی مدنی امام حسین به جنبش سیاسی در فرایند چهار ماه و ده روزه اقامت در مکه بود» که حسین در راستای «کسب هژمونی جنبش حق‌طلبانه مردم کوفه» با قبول دعوتنامه‌های بیش از ۳۰ هزار نفر مردم کوفه (و به قول طبری در سفر به کوفه امام حسین با حمل این دعوتنامه‌ها توسط چندین شتر پیشاپیش کاروانش) تلاش خودش را در راستای «کسب هژمونی جنبش حق‌طلبانه مردم کوفه بر علیه دستگاه حاکمیت اموی به نمایش گذاشت.»

باز در این رابطه بود که در تاریخ ۱۵ رمضان سال ۶۰ جهت «بسترسازی اولیه کسب هژمونی جنبش حق‌طلبانه مردم کوفه امام حسین مسلم بن عقیل را با فرمان ویژه خود روانه کوفه کرد» و باز برعکس آنچه که «طرفداران رویکرد انطباقی به عاشورا» در باب هجرت امام حسین در تاریخ ۸ ذی‌الحجه سال ۶۰ (درست در زمانی که انجام مناسک بزرگترین عبادت مسلمین در حج تمتع شروع می‌شود) از مکه به طرف کوفه مطرح می‌کنند، «حسین با پشت کردن به حج تمتع» (فرار از مکه برای حفظ جان‌ش در برابر ترور عمده و اگره یزید نبود) بلکه به دنبال آن بود که «هم فاز با اعتلای جنبش سیاسی‌اش توسط چند منظوره کردن مبارزه‌اش با عمل ترک مکه در حساس‌ترین لحظه این عبادت بزرگ مسلمین اعتلای جنبش نافرمانی

مدنی‌اش را به نمایش بگذارد». همان «جنبش نافرمانی مدنی» که حسین در مدینه در ۲۸ رجب سال با «امتناع از بیعت کردن با جائر» این جنبش نافرمانی مدنی‌اش را استارت زده بود. همان جنبش نافرمانی مدنی که در قرن بیستم «مهاتما گاندی (طبق گفته خودش) با تاسی از امام حسین در عرصه مبارزه رهایی‌بخش مردم هندوستان بر علیه امپریالیسم انگلستان به کار گرفت.»

یادمان باشد که «طرفدران رویکرد انطباقی به عاشورا» هجرت امام حسین از مدینه به مکه در تاریخ ۲۸ رجب سال ۶۰ هجری و هجرت امام حسین از مکه به طرف کوفه در تاریخ ۸ ذی الحجه سال ۶۰ هجری «فرار امام حسین جهت حفظ جان‌ش تعریف می‌کنند». مع الوصف از اینجا است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که در رویکرد تطبیقی به عاشورا «مسئولیت انسانی و اجتماعی و تاریخی امام حسین» که باعث شد تا او از ۲۸ رجب سال ۶۰ هجری «استارت جنبش حق‌طلبانه خودش در دو شکل جنبش نافرمانی مدنی و جنبش سیاسی بزند» همان مسئولیت انسانی و اجتماعی و تاریخی است که امام علی پدر و مراد و مربی امام حسین در خطبه سوم نهج‌البلاغه با عبارت «مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يُقَارُوا عَلَى كَيْفِ ظَالِمٍ وَلَا سَغْبِ مَظْلُومٍ» از آن یاد می‌کند.

باری به همین دلیل است که در «رویکرد تطبیقی به عاشورای» امام حسین برعکس «رویکرد انطباقی به عاشورا» و برعکس «رویکرد دگماتیستی به عاشورا» طول عمر عاشورای امام حسین ۵ ماه ۱۲ روز (از ۲۸ رجب سال ۶۰ تا دهم محرم سال ۶۱) نیست بلکه آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی در کنفرانس و دست نوشته «حسین وارث آدم» در سال ۴۹ تبیین کرده است «طول عمر عاشورای حسین از داستان جدال هابیل و قابیل شروع می‌شود»

و تا پایان تاریخ ادامه دارد» و به همین دلیل است که «إِنَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحُ الْهُدَى وَسَفِينَةُ النَّجَاةِ» می‌شود (حسین چراغ هدایت و کشتی نجات است) و به قول امام صادق «كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَا وَ كُلُّ أَرْضٍ كَرْبَلَا وَ كُلُّ شَهْرٍ مُحْرَمٌ» می‌گردد؛ و باز به همین دلیل است که در «زیارت وارث» (آنچنانکه فوقاً هم مطرح کردیم) «حسین وارث آدم می‌شود» آنچنانکه وارث نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و علی هم می‌گردد.

نکته‌ای که در اینجا نیاز به ذکر آن می‌باشد اینکه «رویکرد معلم کبیرمان شریعتی به عاشورا یک رویکرد دوگانه می‌باشد» که می‌توان آن را به دو نوع «رویکرد انطباقی و رویکرد تطبیقی تقسیم کرد» بر این مطلب بیافزائیم که مقصود ما از رویکرد انطباقی در اینجا در خصوص معلم کبیرمان شریعتی تاسی او از گفتمان مسلط چریک‌گرائی بر جامعه ایران در سال ۱۳۵۰ می‌باشد (نه «رویکرد انطباقی به عاشورا» آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم. لذا در این رابطه است که باید عنایت همه جانبه داشته باشیم که طرح رویکرد انطباقی برای شریعتی در اینجا راهزنی ذهنی نکند، به عبارت دیگر طرح اصطلاح انطباقی برای شریعتی در اینجا اصلاً و ابداً تشابه مضمونی با طرح «رویکرد انطباقی به عاشورا» آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم ندارد). به هر جهت رویکرد تطبیقی شریعتی به عاشورا که در نوشته و کنفرانس «حسین وارث آدم» در سال ۴۹ تبیین کرده است با رویکرد انطباقی شریعتی به عاشورا که در دو کنفرانس «شهادت» و «پس از شهادت» در سال ۵۰ تعریف کرده است متفاوت می‌باشد.

یادمان باشد که سال ۴۹ «سال پیش از مسلط شدن گفتمان چریک‌گرائی بر جامعه ایران می‌باشد» و با عنایت به اینکه در سال ۴۹ مانیفست رویکرد انطباقی به عاشورا یعنی کتاب «شهید جاوید» توسط نعمت الله صالحی

نجف آبادی منتشر گردید، از آنجائیکه این کتاب (شهید جاوید) توسط یکی از روحانیون حوزه‌های فقه‌های در قم منتشر شده بود لذا همین امر باعث گردید تا این کتاب مانند بمبی در حوزه‌های فقه‌های شیعه در ایران در دفاع و حمله به این کتاب (شهید جاوید صالحی نجف آبادی) ایجاد کنش و واکنش کند؛ که صد البته علت و دلیل این امر بازگشت پیدا می‌کند به جایگاه خودویژه عاشورا و امام حسین در رویکردهای مختلف شیعه اعم از: شیعه حکومتی و شیعه دگماتیست فقه‌های و شیعه تطبیقی علوی. به طوری که در این رابطه می‌توانیم داوری کنیم که تأثیر هویتی (نه نظری و تئوریک) عاشورا و شهادت امام حسین در تکوین تاریخی انواع شیعه دگماتیست روایتی و فقه‌های و شیعه انطباقی حکومتی و شیعه تطبیقی علوی در طول هزار سیصد و پنجاه سال گذشته بیشتر از حتی تأثیر هویتی امام علی بوده است. بدین جهت همین امر باعث گردید تا در سال ۱۳۴۹ به موازات انتشار کتاب «شهید جاوید» (نعمت الله صالحی نجف آبادی که برای اولین بار در تاریخ هزار ساله حوزه‌های فقه‌های شیعه عاشورای حسینی با رویکرد انطباقی نه رویکرد تطبیقی تجزیه و تحلیل و آنالیز کرده بود) باعث گردید تا تمامی بافته‌های «رویکرد دگماتیستی به عاشورا» (که از قرن هفتم در چارچوب کتاب «لهوف» سید بن طاوس به عنوان مانیفست رویکرد دگماتیستی به عاشورا شکل گرفته بودند) به چالش کشیده شود؛ و رشته بشود؛ و لذا این امر بسترساز آن شد که در اندک مدتی بیش از ۲۰ جزوه و کتاب (توسط حوزه‌های فقه‌های دگماتیستی شیعه داخل کشور) در رد این کتاب نوشته شود؛ که از مهم‌ترین آن‌ها کتاب «شهید آگاه» لطف الله صافی گلپایگانی (مرجع تقلید فعلی) می‌باشد و در ادامه آن جلد سوم کتاب «حماسه حسینی» شیخ مرتضی مطهری می‌باشد.

به هر جهت در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که سال ۱۳۴۹ که معلم کبیرمان شریعتی نخستین داوری و اثر خودش را در باب عاشورا مطرح می‌کند، با داوری سال ۱۳۵۰ او درباره عاشورا (که سال حاکمیت گفتمان چریکی بر جامعه ایران می‌باشد) متفاوت است. در این رابطه فراموش نکنیم که اگر چه جنبش چریکی از ۱۹ بهمن ماه سال ۱۳۴۹ در سیاهکل توسط جریان بیژن جزنی (شاخه اولیه سازمان چریک‌های فدائی خلق) تحت رهبری اکبر صفائی‌فرهانی با حمله به پاسگاه سیاهکل آغاز گردید، ولی به علت شکست همه جانبه حمله نظامی جریان فوق به پاسگاه سیاهکل و سرکوب همه جانبه بعدی این جریان توسط ساواک و نیروهای امنیتی رژیم توتالیتار و کودتائی پهلوی «گفتمان چریکی در سال ۴۹ نتوانست به عنوان گفتمان مسلط جامعه ایران درآید» اما ضربه زنجیری شهریور ۱۳۵۰ ساواک به سازمان مجاهدین خلق به خاطر مذهبی بودن این سازمان (در جامعه مذهبی ایران) و در ادامه آن ضربات زنجیری ساواک و نیروهای امنیتی رژیم توتالیتار و کودتائی پهلوی به جریان‌های چریکی مذهبی و غیر مذهبی و از جمله جریان مسعود احمدزاده و پرویز پویان شاخه شهری فدائیان خلق و شروع جنگ چریک شهری از سال ۱۳۵۰ و در ادامه آن اعدام مبارزین مشی مسلحانه در این سال همه و همه باعث گردید تا سال ۱۳۵۰ به عنوان آغاز مسلط شدن گفتمان چریک‌گرائی در عرصه نظری و عملی بر جامعه ایران تعریف بشود.

در نتیجه به همین دلیل بود که مسلط شدن گفتمان چریک‌گرائی در سال ۱۳۵۰ «بی‌تأثیر بر احساس انقلابی و ضد رژیم توتالیتار پهلوی معلم کبیرمان شریعتی هم نبود» و همین تأثیر فضای حاکم بر احساسات و اندیشه‌های شریعتی بود که باعث گردید تا شریعتی در دومین اثر و داوری خود در

باب عاشورای حسینی (برعکس رویکرد تطبیقی «حسین وارث آدم» خود در سال ۱۳۴۹) گرفتار رویکرد انطباقی توسط تاسی از گفتمان مسلط چریک‌گرایی بر جامعه ایران بشود، بنابراین بدین ترتیب است که باید در اینجا داوری کنیم که در «حسین وارث آدم» سال ۱۳۴۹ «شریعتی دارای رویکرد تطبیقی به عاشورا می‌باشد» ولی در دو کنفرانس «شهادت» و «پس از شهادت» سال ۱۳۵۰، «شریعتی دارای رویکرد انطباقی و تاسی‌جویانه از گفتمان مسلط چریک‌گرایی بر جامعه ایران می‌باشد». هر چند که شریعتی در کنفرانس‌های «قاسطین و مارقین و ناکثین» و «شیعه یک حزب تمام» در نیمه دوم سال ۵۱ و در اواخر حیات سیاسی - اجتماعی جنبش روشنگری ارشادش قبل از بسته شدن حسینیه ارشاد توسط ساواک رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی «دوباره به رویکرد قبلی خود در باب عاشورا که همان رویکرد تطبیقی به عاشورا می‌باشد برگشت.»

باری برای فهم رویکرد معلم کبیرمان شریعتی به تبیین عاشورا لازم است که این دو اثر («حسین وارث آدم» سال ۱۳۴۹ با «شهادت» و «پس از شهادت») مورد بررسی همه‌جانبی نظری قرار بدهیم؛ و لذا در این اینجا برای فهم این مهم به نقد کتاب شهید جاوید (مانیفست رویکرد انطباقی به عاشورا) در کنفرانس شهادت شریعتی در سال ۱۳۵۰ می‌پردازیم:

«اخیراً کتابی منتشر شده (منظور کتاب شهید جاوید نعمت الله صالحی نجف آبادی) که خیلی هم مشهور شده و عده زیادی بدان حمله کرده‌اند و ارزش این کتاب بیشتر به همان حمله‌هایی است که بدان کرده‌اند و من به سهم خودم آن را تنها کتابی دیدم در میان کتبی که فضلالی ما نوشته‌اند که هم حقیقی است و هم اسناد را همه آورده و هم دیدگاه مخالف و موافق را طرح کرده و هم تجزیه و تحلیل و نقد کرده و حتی گستاخی رد و اثبات داشته

(گستاخی به این معنی که نظر علمی تازه ارائه می‌دهد) و هم مطالعه وسیع داشته و ماخذ بسیار فراوانی را مطالعه کرده و هم به یک کار حقیقی علمی پرداخته است؛ و این ارزش‌هایی است که من برای این کتاب قائلم و برای نویسندehاش که نمی‌شناسم ولی به عنوان مرد علم و تحقیق جدی و تحلیل و ابتکار و استقلال فکری به وی ارادت می‌ورزم که در این محیط هوچی‌گری و وراجی و عوام‌فریبی و تقلید و تکرار مکررات چنین قلم‌هایی با ارزش‌اند؛ اما یک اختلاف نظر علمی با وی دارم (البته انتقاد من به نویسنده نه از آن نوع حمله‌های مخالفین است که مثلاً امام مگر سیاست‌مدار است که برای کسب حکومت قیام کند؟ مثل اینکه پیغمبر و علی برای ریاضت نفس مبارزه اجتماعی می‌کردند! این با روح مذهبی فعلی و اصل تفکیک روحانیت و سیاست قیام و شخصیت حسین را ارزیابی کردن است) و متأسفانه یک اختلاف اساسی این تر ایشان یک تر مشهور است و آن این است که بسیاری چون وی معتقدند که حسین از مدینه قیام کرد به عنوان این که قیام سیاسی یا نظامی کند علیه حکومت و علیه رژیم و بعد رژیم حاکم را سرنگون کند و بعد حق خودش را و حق مردم را با به دست گرفتن زمام جامعه احقاق بکند. این یک ایده‌آل است اما ایده‌الی است که متأسفانه واقعیت‌های خارجی با آن سازگار نیست. بعضی‌ها در رد این نظریه می‌گویند که حسین مگر یک سیاستمدار است که پا شود و برود قیام کند برای حکومت؟ تعجب است پس پیغمبر و علی برای چه می‌جنگیدند؟ امام حسن برای چه می‌جنگید؟ مساله سیاست‌مداری نیست مساله این است که جنایت بر سرنوشت مردم حاکم است و کسی که مسئول سرنوشت مردم است باید تا وقتی دستش می‌رسد غصب را از بین ببرد و حق را احقاق کند و حکومت را به دست بگیرد این حق امام بلکه وظیفه حتمی امام است. پس اصل بر این است که امام می‌بایست در برابر حکومت غاصب قیام مسلحانه بکند و جاهلیت مقتدر حاکم را به

نیروی انقلاب و قیام بردارد و حق را احیا کند و زمام مردم را به دست بگیرد؛ اما حرف من این است که این رسالت حسین است ولی این امکان را عملاً حسین در این سال (سال ۶۰ هجری) ندارد. دلیلی که بعضی از معتقدان به نظریه قیام رسمی نظامی امام عنوان می‌کنند این است که پایگاه کوفه یک پایگاه طرفدار حسین و خانواده حسین و خانواده پیغمبر و علی است و این درست است پشت کوفه به ایران است که جانبدار علی است و دوستداران خاندان علی در میان همه جناح‌ها وجود دارند. این مسلم است من می‌گویم فرض کنیم که پایگاه کوفه یک پارچه در اختیار امام حسین باشد فرض را بر این می‌گذارم که کوفه به مسلم هم خیانت نمی‌کرد فرض را بر این می‌گذارم که کوفه بقدری نیرومند بود که اگر امام حسین خودش را به کوفه می‌رساند می‌توانست بزرگترین پایگاه قدرت اسلامی بشود یک حکومت آزاد اسلامی به رهبری امام حسین به وجود بیاورد و حتی دمشق را نابود کند این هم قبول. اما حرکت امام حسین حرکت یک قیام‌کننده نظامی و سیاسی نیست نه به این معنی که به قول بعضی‌ها برای امام حسین عیب است و کار سبکی است پرداختن به سیاست و انقلاب سیاسی نه وظیفه است اما می‌گویم امکانات برایش نیست. چگونه امکانات نیست که اگر حسین خودش را به کوفه می‌رساند می‌توانست؟ و تو خود می‌گوئی کوفه پایگاهی بود که می‌توانست دمشق را از بین ببرد و قدرت حکومت اسلامی را به دست امام حسین بسپارد پس چرا قیام امام یک قیام سیاسی نظامی علیه نظام اموی نباشد؟ حسین از مدینه بیرون می‌رود و می‌آید به مکه. بعد از آنکه دعوت‌های مردم کوفه می‌رسد که ما به تو ایمان داریم و از تو انتظار ما به رهبری تو نیاز داریم و قدرت را به دست تو می‌سپاریم و در برابر غضب و ظلم می‌ایستیم و از تو دفاع می‌کنیم و ما را از یوغ حکومت فساد نجات ده. وی در مدینه اعلام می‌کند که من به پیروی از سیره جد و پدرم برای امر به معروف و نهی از منکر بیرون می‌روم.



بعد می‌آید به مکه ششصد کیلومتر راه را از مدینه تا مکه راه می‌پیماید علنی و همراه همه خانواده‌اش. آنجا هم در برابر همه جمعیت حاجیان که از سراسر کشورهای اسلامی آمده‌اند اعلام می‌کند که من به سوی مرگ می‌روم: «حُطَّ الْمُؤْتُ عَلَى وُلْدِ آدَمَ مَحَطَّ الْقِلَادَةِ عَلَى جِدِّ الْقَتَاةِ» کسی که می‌خواهد قیام سیاسی بکند اینگونه سخن نمی‌گوید. می‌گوید می‌زنیم، می‌کشیم، پیروز می‌شویم، دشمن را نابود می‌کنیم؛ اما حسین در حرکت خویش خطابش به همه مردم این است که «مرگ برای فرزند آدم زیباست همچون گردنبندی در گردن دختری زیبا و جوان مرگ زینت مرد است!» و بعد از مکه راه می‌افتد به طرف مرگ. آیا ممکن است یک مرد (به علم غیب اینجا کاری ندارم) یک مرد سیاسی یک مرد آگاه عادی که در قلب قدرت بنی‌امیه زندگی می‌کند توی دست حکومت است. در متن قلمرو حکومت مرکزی دشمن است وقتی پایگاه دور دستی که بر حکومت مرکزی شورش کرده است از او دعوت می‌کند که خود را برساند و رهبری انقلاب را به دست گیرد. او هم رسماً اعلام کند که بسیار خوب من می‌آیم، علناً اعلام کند و بعد هم زن و بچه‌اش همه اعضاء خانواده‌اش و بچه‌ها و همه زنان و مردان خاندانش را راه بیندازد با یک کاروان رسمی آشکار اعلام شده. طبیعی از شهری که در اختیار دشمن است پایگاه اقتدار حکومت مرکزی است خارج شود و بعد ۶۰۰ کیلومتر راه را در قلمرو حکومت مرکزی به همین شکل حرکت کند و بعد به مکه‌ای بیاید که همه نمایندگان کشورهای اسلامی که تابع حکومت شام‌اند و همه نیروها و جناح‌ها و ملیت‌های اسلامی در اینجا جمع‌اند آنجا. باز اعلام کند که آهنگ کوفه دارد و بعد از غرب عربستان راه بیفتد و تمام قطر شرقی - غربی مملکت را با همین شکل طی کند تا عراق به سوی کوفه مرکز شورش و انقلاب؟ کاملاً معلوم است که نمی‌گذارند اگر یک شخصیت حتی یک فرد عادی سیاسی مخالف بخواهد از کشوری بیرون رود تا خود را در بیرون از مرز به نیروهای انقلابی

ضد این رژیم برساند و با آنها در مبارزه شرکت کند با چه شکلی و در چه شرایطی خودش را به آنجا می‌رساند؟ مسلماً باید اعلام نکند دعوت را علنی نسازد هدفش را و حتی سفرش را مخفی نگاه دارد تا کسی متوجه نشود پنهانی به آن سو فرار کند و این بدیهی و طبیعی است. اگر آمد رسماً به دولت گفت که من انقلابی مخالف با رژیم تو که حاضر نشدم با تو بیعت کنم می‌خواهم بروم خارج از مرز به گروه انقلابی و شورشی بپیوندم آنها از من خواسته‌اند رهبری انقلاب علیه شما را به عهده بگیرم و فعلاً برای اینکه رهبری شورشی را در دست بگیرم قصد خروج از کشور را دارم و برای خروج از مرز تقاضای گذر نامه دارم خوب معلوم است نمی‌دهند و معلوم است که نابودش می‌کنند؛ اما حسین چنین کاری می‌کند به حکومت اعلام می‌کند و به قدرت و به ارتش و همه نیروی حاکم و به همه مردم رسماً و علناً و با قاطعیت و صراحت می‌گوید که من بیعت نمی‌کنم و از این جا می‌روم من به هجرت به سوی مرگ دست زدم حرکت کردم. اگر مردم ناگهان صبح که بر می‌خواستند می‌دیدند که حسین نیست اگر حسین پنهانی و تنها از شهر بیرون می‌رفت و خودش را به قبائلی می‌رساند اگر به همان شکل که پیغمبر مهاجرت کرد از مکه به مدینه و از مدینه به کوفه مهاجرت مخفیانه کرده بود و بعد از مدتی حکومت مرکزی ناگهان او را در کوفه می‌دید در میان شورشی‌ها معلوم بود که حسین به عنوان قیام علیه حکومت دست به کار شده است؛ اما با شکل کاروانی که حرکت می‌دهد و شکل حرکتی که انتخاب می‌کند نشان می‌دهد که حسین برای کار دیگری حرکت کرده است. کاری که نه گریز است نه انزوا است نه تسلیم است نه ترک مبارزه سیاسی برای آغاز مبارزه فکری و علمی و فقهی و اخلاقی و امور خیریه و نه قیام نظامی است» (م. آ - ج ۱۹ - ص ۱۴۹ . ۱۵۰ . ۱۵۱ . ۱۵۲ . ۱۵۳ . س ۲۰ به بعد).

آنچه که از عبارات فوق معلم کبیرمان شریعتی قابل فهم است اینکه:

۱ - در عبارات فوق شریعتی بر این باور است که حرکت امام حسین را نباید به صورت «مجرد از تاریخ و اجتماع و زمان و مکان تحلیل بکنیم.» آنچه‌آنکه در جای دیگر همین کنفرانس «شهادت» در همین رابطه می‌گوید:

«حسین در اتصال به آن تسلسل نهضتی که در تاریخ ابراهیمی وجود دارد معنی می‌دهد و باید معنی شود و انقلابش باید تفسیر و توجیه گردد. به صورت مجرد حسین را در تاریخ مطرح کردن و جنگ کربلا را به صورت یک حادثه تاریخی مجرد عنوان کردن و آن را از پایگاه‌های تاریخی و اجتماعیش جدا کردن موجب می‌شود که آنچه را که معنی ابدی دارد و همواره زنده است به صورت یک حادثه غم انگیز گذشته در بیاوریم چنانکه درآوردیم و در برابرش فقط بگیریم چنانکه می‌گیریم اگر کربلا و حسین را از اندام تاریخی و اعتقادی و مکتبش جدا کنیم مثل این است که از پیکر زنده واحد یک عضو را قطع کنیم و جدا مطالعه یا نگهداریش بکنیم» (م. آ - ج ۱۹ - ص ۱۲۷ - س ۱ به بعد).

۲ - در عبارات فوق شریعتی بر این باور است که بزرگ‌ترین مشخصه امام حسین در بستر حرکت تاریخی‌اش «نداشتن امکانات است» آنچه‌آنکه در جای دیگر همین کتاب «شهادت» او می‌گوید:

«حسین به عنوان وارث اسلام وارثان نهضتی است که محمد ایجاد کرده. علی ادامه داد و حسن آخرین مقاومت‌ها را کرده است اکنون حسین هیچ چیز به ارث نمی‌برد. نه سپاه، نه سلاح، نه زر و نه هیچ قدرتی جبهه‌ای صفی و حتی گروه متشکلی هیچ» (م. آ - ج ۱۹ - ص ۱۳۵ - س ۲۰)

۳ - در عبارات فوق شریعتی بر این باور است که (بر خلاف آنچه که نعمت الله صالحی نجف آبادی در کتاب «شهید جاوید» می‌گوید) حسین قیام سیاسی نظامی علیه حکومت نکرد تا حاکمیت را سرنگون کند و بعد حق

خودش را و حق مردم را با به دست گرفتن زمام جامعه احقاق بکند چراکه امکانات برایش نبود، بنابراین برای حسین تنها یک راه باقی مانده بود و آن اینکه:

«در عصر نتوانستن و غلبه نیافتن با مرگ خویش بر دشمن پیروز بشود و اگر دشمنش را نمی‌شکند، رسوایش کند» (م. آ - ج ۱۹ - ص ۲۰۴ - س ۷).

باز در این رابطه است که در جای دیگر همین کتاب «شهادت» می‌گوید:

«حسین آگاه از چنین رسالتی که تقدیر تاریخی انسان بر دو شش نهاده است بی‌درنگ از مکه بیرون می‌آید و به سوی قتلگه خویش شتاب می‌گیرد. او می‌داند که تاریخ منتظر است. زمان که با دست ارتجاع و شرک به عقب باز گردانده می‌شود چشم به او دوخته تا گامی پیش نهد و مردم که در اسارت خاموش و بی‌حرکت مانده‌اند به قیام و فریاد او محتاج‌اند و بالاخره پیام خدا که اکنون به دست شیطان افتاده است از او می‌خواهند که با مرگ خویش این فاجعه را شهادت دهد» (م. آ - ج ۱۹ - ص ۱۹۴ - س ۹).

۴ - در عبارات فوق شریعتی بر این باور است که (بر خلاف آنچه که نعمت الله صالحی نجف آبادی در کتاب «شهید جاوید» می‌گوید) «حسین در حرکت خود قیام سیاسی برای کسب قدرت سیاسی نکرد» بلکه از آغاز «به طرف مرگ راه افتاد» آنچنانکه در همین رابطه در جای دیگر کنفرانس شهادت هم می‌گوید:

«شهادت دعوتی است به همه عصرها و به همه نسلها که: اگر می‌توانی بمیران! و اگر نمی‌توانی بمیر» (م. آ - ج ۱۹ - ص ۱۹۵ - س ۲۰).

۵ - در عبارات فوق شریعتی بر این باور است که «حسین از تاریخ ۲۸ رجب سال ۶۰ هجری تا دهم محرم سال ۶۱ هجری قیام کرد تا شهید بشود.»

«آن‌ها نشان دادند که در برابر ظلم و ستم ای کسانى که مى‌پندارید نتوانستن از جهاد معاف مى‌کند و ای کسانى که مى‌گوئید: پیروزی بر خصم هنگامى خُفق دارد که بر خصم غلبه نشود نه شهید انسانی است که در عصر نتوانستن و غلبه نیافتن با مرگ خویش بر دشمن پیروز مى‌شود و اگر دشمنش را نمی‌شکند، رسوا مى‌کند؛ و شهید قلب تاریخ است همچنانکه قلب به رگهای خشک اندام خون حیات و زندگی می‌دهد جامعه که رو به مردن می‌رود جامعه‌ای که فرزندان‌ش ایمان خویش را به خویش از دست داده‌اند و جامعه‌ای که به مرگ تدریجی گرفتار است جامعه‌ای که تسلیم را تمکین کرده است جامعه‌ای که احساس مسئولیت را از یاد برده است و جامعه‌ای که اعتقاد به انسان بودن را در خود باخته است و تاریخی که از حیات و جنبش و حرکت و زایش بازمانده است شهید همچون قلبی به اندام‌های خشک مرده بی‌رمق این جامعه خون خویش را می‌رساند و بزرگترین معجزه شهادتش این است که به یک نسل ایمان جدید به خویش‌تن را می‌بخشد. شهید حاضر است و همیشه جاوید؛ و... هر کسى اگر مسئولیت پذیرفتن حق را انتخاب کرده است و هر کسى که می‌داند مسئولیت شیعه بودن یعنی چه مسئولیت آزاده انسان بودن یعنی چه باید بداند که در نبرد همیشه تاریخ زمان و همه جای زمین که همه صحنه‌ها کربلاست و همه ماه‌ها محرم و همه روزها عاشورا باید انتخاب کند یا خون را یا پیام را یا حسین بودن یا زینب بودن یا آنچنان مردن را یا این چنین ماندن را اگر نمی‌خواهد از صحنه غائب باشد، بنابراین آنها که رفتند کاری حسینی کردند و آنها که ماندند باید کاری زینبی کنند و گرنه یزیدی‌اند» (م. آ - ج ۱۹ - ص ۲۰۴ - س ۴ به بعد).

باری بدین ترتیب است که در مجموع می‌توان از داوری معلم کبیرمان شریعتی در دو کنفرانس «شهادت» و «پس از شهادت» (در سال ۱۳۵۰ و

در فضای حاکمیت گفتمان چریکی بر جامعه ایران) اینچنین نتیجه‌گیری کرد که:

اولاً شریعتی در خصوص پروسس پنج ماهه و ۱۲ روز عاشورا (از ۲۸ رجب سال ۶۰ تا دهم محرم سال ۶۱) بر این باور است که «حسین قیام کرد تا شهید بشود.»

ثانیاً شریعتی معتقد است که حسین در پروسس عاشورا «آگاه به زمان و مکان شهادت خود بود.»

ثالثاً شریعتی بر این باور است که حسین در چارچوب «رویکرد ملکوتی‌اش و علم امامتش توانسته بود به زمان و مکان شهادتش آگاهی پیدا کند.» شریعتی این کلام امام حسین (در زمان هجرت از مکه به مدینه در ۲۸ رجب سال ۶۰) که فرموده بود: «حُطَّ الْمَوْتُ عَلَيَّ وَوُلِدَ آدَمَ مَخَطَّ الْقِلَادَةِ عَلَيَّ جِيدِ الْفَتَاةِ - مرگ برای فرزند آدم زیباست همچون گردن‌بندی در گردن دختری زیبا و جوان» (م. آ - ج ۱۹ - ص ۱۵۲ - س ۴) به عنوان دلیل خودش (بر آگاهی امام حسین نسبت به زمان و مکان شهادتش و ادعای اینکه حسین قیام کرد تا کشته شود) می‌داند.

رابعاً شریعتی در دو کنفرانس «شهادت» و «پس از شهادت» خودویژگی و مشخصه‌ای که برای امام حسین و شهید قائل است عبارتند از اینکه:

اول - شهید انسان «جان بر کف» است.

دوم - شهید برای «شهادت» حرکت می‌کند.

سوم - شهید چشمی به «قدرت و مقام» ندارد.

چهارم - شهید «عمر کوتاهی» دارد.

بدین خاطر با نگاهی اجمالی به این خودویژگی‌های مورد نظر شریعتی برای حرکت امام حسین در پروسه پنج ماه و ۱۲ روز می‌تواند ما را به این داوری برساند که «همه این خودویژگی‌های اعلام شده توسط شریعتی حاصل رویکرد انطباقی او به گفتمان چریک‌گرائی مسلط بر جامعه ایران بوده است». چراکه در چارچوب گفتمان چریک‌گرائی مسلط بر جامعه ایران (در سال ۱۳۵۰ که شریعتی دو کنفرانس «شهادت» و «پس از شهادت» انجام داده است) چریک مطابق دیسکورس چه گوارا و انقلاب کوبا و انقلاب در انقلاب رژی دبره «انسان جان بر کف» است. همچنین چریک «عمر کوتاهی» دارد که از نظر «چه گوارا حداکثر عمر چریک ۶ ماه می‌باشد» و در ادامه آن در این چارچوب در نهایت «چریک برای کشته شدن مبارزه می‌کند» تا از «شهادت خودش ابزاری جهت رسوای حاکمیت بسازد» و به علت همین «عمر کوتاه چریک است که او چشمی به قدرت و مقام ندارد.»

باری بدین ترتیب است که باید بگوئیم که حتی طرح «خودویژگی‌های شهید در دو کنفرانس شهادت و پس از شهادت تاسی از همین خودویژگی‌های چریک در چارچوب گفتمان چریک‌گرائی مسلط بر جامعه ایران (در سال ۱۳۵۰) بوده است». لذا به همین دلیل است که ما «رویکرد شریعتی به عاشورا» (در دو کنفرانس «شهادت» و «پس از شهادت» در سال ۵۰) «رویکرد انطباقی به عاشورا تعریف کردیم». برعکس رویکرد شریعتی در نوشته و کنفرانس «حسین وارث آدم» (در سال ۱۳۴۹ و در شرایط پیشا حاکمیت گفتمان چریک‌گرائی بر جامعه ایران) که «رویکرد شریعتی به عاشورا صورت تطبیقی داشته است». بر این مطلب اضافه کنیم که (آنچنانکه فوقاً هم مطرح کردیم) شریعتی از سال ۵۱ به فرایند «رویکرد تطبیقی سال ۴۹ خود در باره عاشورا بازگشت». مع الوصف بدین ترتیب است که تفاوت

رویگرد انطباقی شریعتی به عاشورا (در دو کنفرانس «شهادت» و «پس از شهادت» در سال ۱۳۵۰) با رویگرد دگماتیستی سید بن طاوس در «لہوف» (مانیفست رویکرد دگماتیستی به عاشورا) و رویکرد دگماتیستی لطف الله صافی گلپایگانی در کتاب «شہید آگاہ» (کہ در رد «شہید جاوید» نعمت الله صالحی نجف آبادی نوشته است) و رویکرد دگماتیستی شیخ مرتضی مطہری در سہ جلد کتاب «حماسہ حسینی» در این است کہ معلم کبیرمان شریعتی ہم در دو کنفرانس «شہادت» و «پس از شہادت» و ہم در نوشته و کنفرانس «حسین وارث آدم» در سال های ۴۹ (برعکس رویکرد دگماتیستی بہ عاشورا) عاشورای حسین را در «اتصال نہضت تاریخی و توحیدی عملی و نظری ابراہیم خلیل تبیین و تعریف می کند» برعکس سید بن طاوس و شیخ مرتضی مطہری و لطف الله صافی گلپایگانی و نعمت الله صالحی نجف آبادی کہ در تحلیل نہائی ہمہ اینہا (اگرچہ در عرصہ رویکرد بہ عاشورا با ہم تضاد دارند) «داستان حسین و عاشورا را بہ صورت مجرد از تاریخ گذشتہ» (کہ از جنگ ہابیل و قابیل فرزندان آدم شروع می شود و در فرایند دیگر بہ ابراہیم خلیل می رسد و در ادامہ تسلسلی آن پس از پیامبر اسلام بہ امام علی و بالاخرہ در جریان عاشورا بہ امام حسین منتقل می گردد) تحلیل می کنند؛ اما معلم کبیرمان شریعتی چہ در رویکرد انطباقی بہ عاشورای خود (در دو کنفرانس «شہادت» و «پس از شہادت») و چہ در رویکرد تطبیقی بہ عاشورای خود (در کنفرانس و نوشته «حسین وارث آدم») «داستان حسین و عاشورا را در پیوند با تاریخ مبارزہ حق و باطل تبیین کردہ است» و ہرگز او نہ معتقد بہ تبیین «حرکت حسین مجرد از تاریخ بود» و نہ «جنگ کربلا را بہ صورت یک حادثہ تاریخی مجرد از پایگاہ های تاریخی و اجتماعی تحلیل می کرد.»



یادمان باشد که علت اینکه داستان حسین و عاشورا با «رویکرد دگماتیستی به عاشورا» بدل شده است به یک «حادثه غم انگیز» که در گذشته اتفاق افتاده و امروز وظیفه ما گریه کردن و سوگواری بر مظلومیت حسین و یارانش می‌باشد به خاطر آن است که وقتی که «عاشورا و حسین و حادثه کربلا را از بستر تاریخی جنگ حق و باطل جدا بکنیم راهی جز این باقی نمی‌ماند مگر اینکه حسین و عاشورا و کربلا بدل بشوند به یک حادثه تاریخی مجرد؛ که همان حادثه غم انگیزی می‌باشد که تنها ما باید بر آن گریه کنیم» و بدین جهت با رویکرد دگماتیستی هرگز «عاشورا برای ما نمی‌تواند به صورت مکتب معرفت و حرکت درآید.»

در این رابطه است که باید بگوئیم که هر چند که شیخ مرتضی مطهری در سه جلد کتاب «حماسه حسینی» خودش تلاش کرده تا با دید انتقادی «رویکرد مظلومانه به عاشورای حسینی را بدل به رویکرد حماسی بکند» و عاشورا را با جوهر حماسی تبیین نماید ولی در تحلیل نهائی می‌بینیم که شیخ مرتضی مطهری در این هدف خودش شکست می‌خورد و در تحلیل نهائی باز حسین و عاشورای شیخ مرتضی مطهری در حماسه حسینی به خاطر اینکه با «رویکرد دگماتیستی مجرد از تسلسل نهضتی در بستر تاریخ بررسی می‌کند، همین امر باعث می‌گردد تا عاشورا و حسین و کربلای شیخ مرتضی مطهری هم به صورت یک حادثه غم‌انگیز درآید تا توسط آن برای مظلومیت حسین باید گریه کنیم» بنابراین در چارچوب همین رویکرد دگماتیستی به عاشورا است که شیخ مرتضی مطهری در کتاب «حماسه حسینی» خود داستان حسین و عاشورا را با تاسی از لیهوف سید بن طاوس (مانیفست اصلی رویکرد دگماتیستی به عاشورا) بر این باور است که امام حسین از آغاز شروع داستان حسین و عاشورا و کربلا تلاش می‌کرد تا با

همراه کردن خانواده‌اش در این حرکت «با افزایش تعداد کشته‌های یاران خودش توسط لشکر یزید و عبیدالله زیاد و عمر سعد ارزش قیام خود را در تاریخ بالا ببرد.»

«حسین علیه السلام در خطابه‌اش فریاد می‌کشد: «مَنْ كَانَ بِإِذِلَّةٍ فِينَا مُهْجَتَهُ، وَ مَوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسُهُ فَلْيَرَحِلْ مَعَنَا فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحاً إِنْ شَاءَ اللَّهُ» (اللهوف ص ۲۶) هر کس آماده است که خون دلش را در راه ما ببخشد هر کس که تصمیم به لقاء پروردگار گرفته است چنین کسی با ما کوچ کند آن که از جان گذشته نیست با ما نیاید قافله ما قافله از جان گذشتگان است. آیا اگر حسین بن علی عزیزانش را در مدینه می‌گذاشت کسی متعرض آنها می‌شد؟ ابداً ولی اگر عزیزانش را به صحنه کربلا نمی‌آورد و خودش تنها به شهادت می‌رسید. آیا ارزشی را که امروز پیدا کرده است پیدا می‌کرد ابداً. امام حسین کاری کرد که یک پاکبخته در راه خدا شود یعنی عمل را به منتهای اوج خود برساند. دیگر چیزی باقی نگذاشت که در راه خدا نداده باشد. عزیزانش هم افرادی نبودند که حسین آنها را به زور آورده باشد هم عقیده‌ها هم ایمان‌ها و همفکرهای خودش بودند. اساساً حسین حاضر نبود فردی که کوچک‌ترین نقطه ضعفی در وجودش هست همراهشان باشد و لهذا دو سه بار در بین راه غربال کرد. روز اولی که از مکه حرکت می‌کند اعلام می‌کند که هر کس جانباز نیست نیاید» (حماسه حسینی - ج ۱ - ص ۲۴۰ - س ۱۳).

آنچنانکه از عبارات فوق قابل فهم است شیخ مرتضی مطهری در چارچوب رویکرد دگماتیستی خودش به عاشورا تلاش می‌کند تا با تاسی از لهوف سید بن طاوس (که مانیفست اصلی رویکرد دگماتیستی به عاشورا می‌باشد) «فلسفه حرکت حسین کشته شدن و هر چه بیشتر کشته شدن یارانش تعریف نماید» و عامل ماندگاری داستان حسین و عاشورا و کربلا را در

«کشته شدن و یا شهید شدن حسین به همراه ۷۲ تن می‌داند» و در عبارات فوق مرتضی مطهری (در چارچوب همان رویکرد دگماتیستی وام گرفته از سید بن طاووس در لهوف) بر این باور است که اگر در «عاشورا و کربلا حسین تنها به شهادت می‌رسید عاشورا ماندگار نمی‌شد» و به همین دلیل از نظر مرتضی مطهری امام حسین (از آغاز شروع حرکتش در ۲۸ رجب سال ۶۰ از مدینه به مکه) تلاش می‌کرد تا با «دعوت از یارانش تعداد همراهان خودش را برای بالا بردن آمار کشته شده‌ها بیشتر بکند». طبیعی است که همه این دگم‌گرائی‌های مرتضی مطهری در رابطه با تبیین عاشورا «ریشه در همان مجرد کردن پروسس عاشورا از تاریخ دارد» و در این رابطه بود که شیخ مرتضی مطهری در نقد کتاب «حسین وارث آدم» معلم کبیرمان شریعتی گفته بود که: «کتاب حسین وارث آدم روضه مارکسیستی بر امام حسین است». مع الوصف بدین ترتیب است که می‌توانیم به ضرس قاطع داوری کنیم که مرز اصلی بین سه رویکرد (دگماتیستی و انطباقی و تطبیقی) به عاشورا «اتصال حرکت ۵ ماهه ۱۲ روزه حسین و عاشورا به تسلسل نهضتی با تاریخ ابراهیم خلیل می‌باشد» که در این رابطه «رویکرد دگماتیستی عاشورا را به صورت مجرد در تاریخ مطرح می‌کند» و «رویکرد انطباقی به جای اینکه عاشورا و حسین را در دل تاریخ تسلسل نهضتی ابراهیم خلیل مطرح کند تاریخ را با حادثه ۵ ماهه و ۱۲ روز حسین و عاشورا تعریف می‌کند» و لذا در این رابطه است که نعمت الله صالحی نجف آبادی در کتاب «شهید جاوید» (که مانیفست رویکرد انطباقی به عاشورا می‌باشد) کل پروسه ۵ ماهه ۱۲ روز عاشورای امام حسین را به چهار مرحله تقسیم می‌کند:

مرحله اول حرکت از مدینه به مکه پس از اینکه امام حسین حاضر نشد

تحمیل بیعت با جائر توسط والی مدینه را بپذیرد که البته از نظر صالحی نجف آبادی «این مرحله از ۲۸ رجب تا دهم رمضان سال ۶۰ یعنی مدت ۴۲ روز طول کشیده است.»

مرحله دوم (از نظر صالحی نجف آبادی در کتاب شهید جاوید) از دهم رمضان سال ۶۰ که نامه‌های مردم کوفه به امام حسین می‌رسد تا یازدهم ذی الحجه که امام حسین توسط سفیران راه خبر شهادت مسلم بن عقیل را دریافت می‌کند طول می‌کشد. عنایت داشته باشیم که از دهم رمضان مردم کوفه در دعوتنامه‌های خودشان خطاب به امام حسین می‌نویسند که: «ما از دست ظلم اموی به جان آمده‌ایم و شما را به عنوان امام المسلمین به کوفه دعوت می‌کنیم» و البته در رابطه با این دعوتنامه‌های مردم کوفه از امام حسین بود که ایشان در ۱۵ رمضان سال ۶۰ مسلم بن عقیل را «جهت راست آزمائی دعوتنامه‌های مردم کوفه» از مکه به آنجا می‌فرستد (قابل ذکر است که فاصله بین مدینه و مکه ۶۰۰ کیلومتر بود و مکه تا کوفه در آن زمان ۲۰۰۰ کیلومتر فاصله داشته است، بنابراین جهت رفت و آمد سفیران امام حسین از مکه تا کوفه ۱۲ روز رفت و ۱۲ روز برگشت یعنی ۲۴ روز فاصله بوده است و در خصوص رفت آمد به مدینه رفت و برگشت جمعاً ۷ روز فاصله بوده است) و به این ترتیب بوده است که مسلم بن عقیل در ۱۵ ماه رمضان از مکه به طرف کوفه حرکت کرده است که در ۲۷ رمضان به کوفه می‌رسد و بعد از ۴۰ روز ماندن در کوفه مسلم بن عقیل نخستین نامه خودش را در ۱۲ ذی القعدة به امام حسین می‌فرستد که متن آن نامه این بود: «کوفه آماده است عجله کنید» که البته این نامه مسلم در ۲۴ ذی القعدة به امام حسین می‌رسد و امام حسین تا هشتم ذی الحجه (۱۸ روز) در رابطه با نامه مسلم بن عقیل مذاکره و کارشناسی

و مطالعه و مشورت می‌نماید تا آنجا که در هشتم ذی الحجه یعنی درست روزی که مناسک حج شروع می‌شود امام حسین مکه را به سمت کوفه (به صورت آشکار و علنی و با همراهانش در شکل یک کاروان بزرگ) ترک می‌کند تا اینکه پس از طی کردند مسافتی بین مکه تا کوفه توسط سفیران راه باخبر می‌شود که «جنبش مسلم بن عقیل در کوفه توسط عبیدالله بن زیاد بن ابیه سرکوب شده است و مسلم بن عقیل هم به شهادت رسیده است» بنابراین بدین ترتیب است که صالحی نجف آبادی در کتاب شهید جاوید (مانیفست رویکرد انطباقی به عاشورا) «مرحله دوم از ۱۰ رمضان سال ۶۰ تا لحظه شنیدن خبر شهادت مسلم توسط امام حسین از سفیران راه تعریف می‌کند». البته او جوهر حرکت امام حسین در مرحله دوم «اقامه حکومت بر مسلمین» تعریف می‌کند؛ و «امام حسین را تنها در مرحله دوم شورشی بر علیه حکومت شام و امویان و یزید و سرنگون طلب و انقلابی تعریف می‌کند» و البته در سه مرحله دیگر صالحی نجف آبادی در کتاب شهید جاوید «جوهر حرکت حسین دفاعی و در راستای ایمنی خودش و همراهانش تعریف می‌نماید.»

به همین دلیل است که او معتقد که امام حسین در مرحله سوم (که از زمان شنیدن خبر شهادت مسلم بن عقیل در بین راه به طرف کوفه تا صبح عاشورا ادامه داشته است) به خاطر همین «موضع دفاعی» که داشته است «پنج بار با عمر سعد جلسه و مذاکره حضوری داشته است» که یکبار آن هم به توافق با عمر سعد و عبیدالله بن زیاد می‌رسند (که طبق آن قرار می‌شود که امام حسین به منطقه‌ای از جهان که خارج از امپراطوری امویان و یزید می‌باشد برود) اما این توافق با دخالت شمر بن ذی الجوشن شکست می‌خورد که در نهایت در عصر تاسوعا عبیدالله بن زیاد امام حسین را در

بین دو انتخاب قرار می‌دهد «یا ذلت و پذیرش بیعت با یزید و یا جنگ» (أَلَا! وَ إِن الدَّعِي بِن الدَّعِي قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ: بَيْنَ السَّلَةِ وَالذَّلَّةِ، وَ هَيْهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ، يَا بِيَّ اللهُ لَنَا ذَلِكَ وَ رَسُوْلُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ حُجُورٌ طَابَتْ وَ طَهَّرَتْ) و از آنجا بود که امام حسین جنگ را انتخاب می‌کند و شاید به عبارت دیگر بهتر باشد که بگوئیم در آنجا بود که جنگ بر امام حسین تحمیل می‌گردد. باری از اینجا است که صالحی نجف آبادی مرحله چهارم حرکت عاشورای امام حسین را همان «مرحله جنگ در روز عاشورا تعریف می‌نماید.»

بدین ترتیب است که رویکرد انطباقی صالحی نجفی آبادی در کتاب شهید جاوید را می‌توان به این صورت تبیین کرد که صالحی نجف آبادی (برعکس رویکرد دگماتیستی به عاشورا) «علم امام حسین به شهادتش را قبول ندارد» برعکس لطف الله صافی گلپایگانی که در کتاب «شهید آگاه» خود در چارچوب همان رویکرد دگماتیستی معتقد است که «امام حسین شهیدی است که آگاهی قبلی زمانی مکانی به شهادت خودش داشته است» بنابراین صالحی نجف آبادی در چارچوب رویکرد انطباقی‌اش در کتاب شهید جاوید که در سال ۱۳۴۹ تألیف کرده است معتقد است که «حسین شهیدی است که آگاهی زمانی و مکانی قبلی نسبت به شهادتش نداشته است» و اینجا است که صالحی نجف آبادی در کتاب شهید جاوید در پاسخ به این سؤال که آیا امام حسین از قبل می‌دانسته که در کربلا و در عاشورای سال ۶۱ شهید می‌شود؟ می‌گوید «نه». برعکس لطف الله صافی گلپایگانی در شهید آگاه که معتقد است که «امام حسین از قبل توسط علم امامت خبر داشته است که در سال ۶۱ در عاشورا و در سرزمین کربلا شهید می‌شود.»

به هر جهت بدین ترتیب است که مطابق «رویکرد دگماتیستی به عاشورا امام حسین در عرصه عاشورا و شهید شدنش تنها یک مأموریت خدائی

به جا آورده است» به عبارت دیگر در «رویکرد دگماتیستی به عاشورا شهادت برای امام حسین یک امر تعبدی و جبری بوده نه یک امر عقلی و اختیاری» یا آنچنانکه برای ابراهیم خلیل «فرمان ذبح اسماعیل یک امر تعبدی بوده است برای امام حسین هم رفتن به کربلا و شهید شدنش یک امر تعبدی بوده است نه عقلی» و بدین خاطر از اینجا است که طرفداران رویکرد دگماتیستی به عاشورا بر این باورند که در باب «فهم جوهر عاشورا هرگز نباید از عرصه تعبد وارد عرصه تعقل بشویم» و بخواهیم مثلاً رفتن به کوفه را برای کسب حکومت تعریف نکنیم. چراکه در «رویکرد دگماتیسم به عاشورا امام سیاستمدار نیست که بخواهد به دنبال کسب قدرت برود». همچنین صالحی نجف آبادی در کتاب شهید جاوید بر این باور است که «عامل اصلی شروع حرکت امام حسین تحمیل بیعت با جائر توسط یزید بود» و اگر «تحمیل بیعت با جائر بر امام حسین صورت نمی‌گرفت عاشورا اتفاق نمی‌افتاد» بنابراین بدین ترتیب است که صالحی نجف آبادی می‌گوید «علت اینکه امام حسین در دوره ۱۰ سال بعد از شهادت امام حسن بر علیه معاویه قیام نکرد این بود که معاویه معتقد به تحمیل بیعت بر امام حسن توسط خودش نبود». ولی یزید بلافاصله پس از مرگ معاویه در نامه‌ای به والی مدینه نوشت که فوراً از سه نفر حسین بن علی و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر بیعت بگیر.

نباید فراموش کنیم که صالحی نجف آبادی در کتاب شهید جاوید بر این باور است که امام حسین در چهار مرحله حرکتش از ۲۸ رجب سال ۶۰ تا دهم محرم سال ۶۱ «برای هر مرحله از حرکتش استراتژی خاصی انتخاب کرده بود». به بیان دیگر در رویکرد انطباقی صالحی نجف آبادی در شهید جاوید «امام حسین از آغاز شروع حرکت عاشورا یک استراتژی مشخص برای

کل حرکت خودش انتخاب نکرد» بلکه در سه مرحله از این چهار مرحله امام حسین توسط موضع دفاعی که داشته است «با استراتژی‌های مختلف تلاش می‌کرده تا بتواند به حفظ جان خودش و خانواده‌اش دست پیدا کند» و تنها در مرحله دوم بود که امام حسین توسط «استراتژی اقامه حکومت در آینده کوفه» از موضع «دفاعی وارد موضع تهاجمی شد» و به عنوان «یک انقلابی استراتژی سرنگونی امویان و یزید (از طریق کوفه و حمایت ایرانیان) را دنبال می‌کرد که البته شکست خورد» و نتوانست به این هدفش دست پیدا کند، بنابراین در این رابطه است که در خصوص استراتژی مرحله دوم امام حسین، صالحی نجف آبادی بر این باور است که اگر «دعوت کوفیان از امام حسین انجام نمی‌گرفت حرکت امام حسین و مسلم و غیره به کوفه هم انجام نمی‌گرفت و اصلاً عاشورائی هم اتفاق نمی‌افتاد» و باز در این رابطه است که صالحی نجف آبادی در کتاب شهید جاوید بر این باور است که علت اینکه امام حسین در ده سال پس از شهادت امام حسن بر علیه معاویه قیام نکرد به خاطر «تفاوت شرایط تاریخی معاویه با یزید بوده است» و از اینجا است که صالحی نجف آبادی در کتاب شهید جاوید برای «فهم تفاوت در حرکت امام حسین (در فرایند ده ساله پسا شهادت امام حسن) معتقد است که علاوه بر تحلیل تعقلی و روش برخورد انتقادی باید شرایط را بر حسب تاریخی و زمانی مکانی تحلیل نمائیم.»

همچنین از آنجائیکه صالحی نجف آبادی در کتاب شهید جاوید در چهار مرحله از استراتژی‌های امام حسین معتقد است که «سه مرحله آن امام حسین استراتژی تدافعی داشته و تنها مرحله دوم بوده که امام حسین دارای استراتژی تهاجمی برای کسب قدرت سیاسی داشته است» و از آنجائیکه در سه مرحله استراتژی تدافعی در رویکرد صاحب کتاب شهید



جاوید «امام به دنبال حفظ جان خودش و خانواده‌اش بوده است». همین امر باعث شده است که صالحی نجف آبادی هم عامل هجرت امام حسین از مدینه به مکه و هم عامل هجرت امام حسین از مکه در هشتم ذی الحجه «به خاطر دوری از ترور توسط عماله و اگره یزید تحلیل کند». در نتیجه بدین ترتیب است که می‌توانیم در مقایسه بین رویکرد دگماتیستی به عاشورا و رویکرد انطباقی به عاشورا و رویکرد تطبیقی به عاشورا بگوئیم که «محور رویکرد دگماتیستی به عاشورا بر پایه علم لدنی و آگاهی امام حسین به محل و زمان و چگونگی مرگش از قبل از شروع پروسه زمانی عاشورا می‌باشد» و لذا در این رابطه است که طرفداران رویکرد دگماتیستی به عاشورا «پراکسیس سیاسی اجتماعی امام حسین به صورت امر تعبدی ارزیابی می‌کنند نه امر عقلی و امری ملکوتی می‌دانند نه امری انسانی و حرکت حسین را وظیفه و تکلیف از پیش‌مقدر شده تعریف می‌کنند نه معماری و پراکسیس امام حسین.»

برای نمونه در این جا به ذکر دیدگاه یکی دیگر از طرفداران رویکرد دگماتیستی به عاشورای امام حسین می‌پردازیم شیخ محمد تقی مصباح یزدی (تئوریسین خشونت در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) زیرا او ثابت می‌کند که امام حسین در پروسه عاشورا «علم لدنی» داشته است و در چارچوب همان «علم لدنی بوده که در عاشورا به شهادت رسیده است». او می‌گوید:

«باب دیگری در روایات داریم به این عنوان أَنَّهُمْ يَغْلَمُونَ مَتَى يَمُوتُونَ (آنان آگاهند که چه زمانی می‌میرند) و در آن روایات چنین آمده است که: ای امام لایعلم ما یصبیه والی مایصیر فلیس ذلک بحجه الله علی خلقه - هر امامی که نداند چه چیز به او می‌رسد و سرانجامش به کجا می‌رسد او حجت خدا

بر خلق الله نیست یعنی حجت خدا کسی است که آگاه به زمان مرگ خود و عاقبت کار خود باشد» (کتاب راهنمایشناسی - ص ۲۵۸ و ۴۸۲).

مصباح یزدی در چارچوب رویکرد دگماتیستی به عاشورا در راستای تبیین عاشورا به جای پروسسی در ادامه تسلسل نهضت ابراهیمی (آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی با رویکرد تطبیقی به عاشورا دنبال می‌کرد) تلاش می‌کند که «پراکسیس سیاسی اجتماعی انسانی فرهنگی عاشورای امام حسین در عرصه علم لدنی بدل به یک طلسم ملکوتی بکند» بنابراین در عبارات فوق مصباح یزدی می‌خواهد بگوید که امام حسین از راه علم لدنی و علم موهبتی ملکوتی خود «وقت مرگ خود را می‌دانند و نیز می‌دانند چه چیز به آنان می‌رسد و سرانجام کارشان چه خواهد شد». در صورتی که معنای این حدیث جعلی با قرآن مخالف است. یادمان باشد که قرآن در باب «علم لدنی» کاملاً رویکردی عکس طرفداران رویکرد دگماتیستی به عاشورا دارد.

«بِسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ - قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ - ای پیامبر از تو در باره وقت قیامت می‌پرسند به آنها بگو علم آن نزد خداوند است نه نزد من و جز خداوند کسی از وقت قیامت آگاه نیست. ای پیامبر از تو می‌پرسند فکر می‌کنند که تو می‌دانی علم آن نزد خداوند است و بس البته اکثر مردم نمی‌دانند که تو نمی‌دانی - ای پیامبر به این مردم بگو من حتی آگاهی قبلی به سود و زیان خویش ندارم و اصلاً جز آنچه خدا خواسته است نمی‌دانم. ای پیامبر به این مردم بگو که اگر من علم غیب و علم لدنی می‌دانستم می‌توانستم از آن

علم سود ببرم و دیگر بدی‌ها در زندگی و جنگ به من نمی‌رسید ای پیامبر به مردم بگو من فقط یک نویدبخش و بیم‌رسان برای گروهی که ایمان به دعوت من می‌آورند هستم نه بیشتر» (سوره اعراف - آیه ۱۸۷ - ۱۸۸).

باری آنچنانکه در این دو آیه قرآن واضح و مشهود است قرآن به پیامبر اسلام می‌گوید: «به مردمی که توقع دارند تو وقت قیامت را بدانی، بگو: من قیامت را نمی‌دانم اگر من غیب را می‌دانستم برای خودم جلب خیر بیشتری می‌کردم؛ و هیچ آسیبی به من نمی‌رسید». آنچنانکه مشاهده می‌کنید در آیات فوق قرآن یک استدلال منطقی می‌کند و می‌گوید: اینک «رسول خدا در موارد زیادی در زندگی و حرکتش آسیب و ضرر و زیان می‌بیند دلیل آن است که پیامبر اسلام علم لدنی و علم غیب ندارد» و «نمی‌تواند آینده حرکت خودش را ببیند». اگر «رسول خدا می‌توانست آینده را ببیند مثلاً گوشت مسموم نمی‌خورد که مسموم بشود» و اگر «رسول خدا می‌توانست آینده را ببیند در جنگ احد شکست نمی‌خورد» و اگر رسول خدا «علم غیب و علم لدنی می‌داشت می‌توانست از قبل جلو آسیب‌ها را بگیرد». عنایت داشته باشیم که این استدلال قرآن در باب «علم لدنی و غیب در باره امام علی که ضربت خورد و شهید شد و در باب امام حسن که زهر خورد و شهید شد و در باب امام حسین که شکست خورد و به شهادت رسید و یا امام رضا که زهر خورد و غیره و غیره نیز جاری می‌باشد». قرآن به صراحت در آیات ۱۷۸ و ۱۸۸ می‌فرماید: «تمامی انسان‌هایی که در حرکت خود آسیب می‌بینند همین آسیب دیدن آنها نشان دهنده آن است که علم غیب و علم لدنی نمی‌دانند». چراکه اگر علم غیب و علم لدنی می‌دانستند حداقل جلوی آسیب‌های خودشان را می‌گرفتند و خسارت‌های آسیب‌ها را تحمل نمی‌کردند.

پر پیداست که در «رویکرد قرآن به جز خداوند هیچکس از آینده آگاهی ندارد» و بزرگترین «مبارزه نظری قرآن با آنهایی است که برای غیر خداوند علم غیب به آینده قائل هستند» و بنابراین این ادعای زیربنای رویکرد دگماتیستی به عاشورا که از سید بن طاووس در قرن هفتم در لهوف (که مانیفست اصلی طرفداران رویکرد دگماتیستی به عاشورا می‌باشد) شروع شد و تا ملاحسین کاشفی در روضه الشهداء و تا لطف الله صافی گلپایگانی در شهید آگاه و تا شیخ مرتضی مطهری در سه جلد کتاب حماسه حسینی و بالاخره تا شیخ محمد تقی مصباح یزدی ادامه پیدا کرده است که امام حسین در چارچوب علم لدنی از قبل به شهادت خود در عاشورا و کربلا آگاهی داشته است، همه مولود روایت‌های جعلی است و مخالف رویکرد آیات ۱۸۷ و ۱۸۸ سوره اعراف و آیات دیگر قرآن که در این رابطه مطرح شده است می‌باشد. نباید فراموش کنیم که به «چالش کشیدن علم لدنی و علم به غیب» در گفتمان دگماتیستی به عاشورا مهم‌ترین دستاوردی که برای «تبیین تطبیقی عاشورای حسین» در برخواهد داشت این است که به جای «رویکرد تعبدی و تقلیدی و تکلیفی به عاشورای حسین و نادیده گرفتن عاملیت امام حسین در معماری بزرگ عاشورا» می‌توانیم با «عینک تحقیقی و عقلی و تاریخی و انسان‌گرایانه عاشورای حسینی را تبیین نمائیم.»

پر واضح است که برعکس عاشورا با رویکرد دگماتیستی در «عاشورای با رویکرد تطبیقی دیگر عاشورا و حسین برای گریه کردن و برای اشک گرفتن از مردم مظلوم ایران به کار گرفته نمی‌شود» بلکه برعکس «عاشورا با رویکرد تطبیقی مکتب اندیشیدن و شجاعت و مبارزه و مسئولیت و انسان‌سازی و جامعه‌سازی در مسیر حرکت رو به جلو و مسیر تاریخ می‌باشد» بنابراین

بدین ترتیب بود که امام حسین در برابر هر شکست و آسیبی که در پروسس عاشورا احساس می‌کرد می‌فرمود: «الهی رِضاً بِقَضَائِكَ وَ تَسْلِيماً لِامْرِكِ وَ لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَعِيثِينَ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ». قابل ذکر است که خود امام علی در دو نوبت در نهج‌البلاغه در خصوص خطاپذیری خودش و نداشتن علم لدنی و غیب در این عرصه به صراحت تکیه می‌کند:

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ صَلَاحَ أَبِيكَ غَرَنِي مِنْكَ وَ ظَنَنْتُ أَنَّكَ تَتَّبِعُ هَدْيَهُ وَ تَسْلُكُ سَبِيلَهُ فَإِذَا أَنْتَ فِيمَا رُفِّيَ إِلَيَّ عَنْكَ لَا تَدْعُ لِهَوَاكَ انْقِيَاداً وَ لَا تَبْقَى لِآخِرَتِكَ عِتَاداً تَعْمُرُ دُنْيَاكَ بِخَرَابِ آخِرَتِكَ وَ تَصِلُ عَشِيرَتَكَ بِقَطِيعِهِ دِينِكَ وَ لَئِنْ كَانَ مَا بَلَغَنِي عَنْكَ حَقًّا لَجَمَلُ أَهْلِكَ وَ شَسْعُ نَعْلِكَ خَيْرٌ مِنْكَ وَ مَنْ كَانَ بِصِفَتِكَ فَلَيْسَ بِأَهْلٍ أَنْ يَسَدَّ بِهِ نَعْرًا أَوْ يَنْفَذَ بِهِ أَمْرًا أَوْ يَعْلَى لَهُ قَدْرٌ أَوْ يَشْرَكَ فِي أَمَانَةٍ أَوْ يُؤْمِنَ عَلَيَّ جَبَايَهُ فَأَقْبِلْ إِلَيَّ حِينَ يَصِلُ إِلَيْكَ كِتَابِي هَذَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ - من فریب خوبی و صلاح پدر تو خوردم که به تو اطمینان کردم و گمان کردم تو در راه پدرت خواهی رفت و همچون او بر مبنای تقوی عمل خواهی کرد ولی اکنون خبر رسیده است که تو با خراب کردن آخرت خود دنیای خودت را آباد می‌کنی و به طور کامل تابع هوای نفس خویش گشته‌ای اگر آنچه در باره تو گزارش شده است صحیح باشد تو هرگز شایستگی نداری که مصدر کار باشی. فوری با رسیدن این نامه به نزد من بیا» (نهج‌البلاغه صبحی الصالح - نامه ۷۱ - ص ۴۶۱ - س ۹).

باری آنچنانکه در این نامه امام علی به مندرین جارود عبدی فرمانروای استخر می‌گوید واضح است که امام به صورت واضح و آشکار به منذر می‌نویسد که «من خطا و اشتباه کردم که تو را با پدرت مقایسه کردم و خطا و اشتباه کردم که تو را به فرمانروائی استخر فرستادم چرا که تو با

خیانت در امانت برای دنیایت، آخرت را فروختی». همچنین امام علی در نامه دیگر باز بر همین «خطای خودش و نداشتن علم لدنی و علم غیب تاکید می‌کند».

«امام علی در این نامه به پسر عم خودش که به فرمانروایی منطقه‌ای در عراق گماشته و بعد از چندی به او خبر می‌رسد که پسر عم اش مبلغ زیادی از بیت‌المال اختلاس کرده و این اموال را از عراق به حجاز برده است، امام به وی این نامه بسیار تند را می‌نویسد و ضمن آن می‌فرماید: من تو را در امانت خود شریک کردم و محرم خود قرار دادم و در میان اهل بیت خود به تو اطمینان بیشتری داشتم که برای کار حکومت و کمک به من در اداره امور شایسته‌تر هستی ولی تو وقتی که دیدی روزگار با من سر ناسازگاری دارد در این وضع ناهنجار بر علی تو هم از پسر عمت جدا شدی و اموال بیت‌المال را که حق مردم است برداشتی و به حجاز بردی تو باید فوراً این اموال را برگردانی که اگر بر نگردانی و بر تو دست پیدا کنم با شمشیر خود تو را کیفر خواهم داد و من هرگز چنین خیانتی از حسن و حسین تحمل نخواهم کرد» (نامه ۴۱ - نهج‌البلاغه صبحی الصالح - ص ۴۱۲ - س ۸ به بعد).

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي كُنْتُ أَشْرَكَتُكَ فِي أَمَانَتِي وَ جَعَلْتُكَ شِعَارِي وَ بَطَانَتِي وَ لَمْ يَكُنْ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِي أَوْثَقَ مِنْكَ فِي نَفْسِي لِمَوَاسَاتِي وَ مُوَازَرَتِي وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَيَّ فَلَمَّا رَأَيْتَ الزَّمَانَ عَلَيَّ ابْنِ عَمِّكَ قَدْ كَلَبَ وَ الْعَدُوُّ قَدْ حَرَبَ وَ أَمَانَةُ النَّاسِ قَدْ خَزِبَتْ وَ هَذِهِ الْأُمَّةُ قَدْ فَتَكَتْ وَ شَعَرَتْ قَلْبَتِ لِابْنِ عَمِّكَ ظَهَرَ الْمَجَنُّ فَفَارَقْتَهُ مَعَ الْمُفَارِقِينَ وَ خَذَلْتَهُ مَعَ الْخَاذِلِينَ وَ خُنْتَهُ مَعَ الْخَائِنِينَ فَلَا ابْنَ عَمِّكَ آسَيْتَ وَ لَا الْأَمَانَةَ أَدَيْتَ وَ كَأَنَّكَ لَمْ تَكُنْ لِلَّهِ تُرِيدُ بِجِهَادِكَ وَ كَأَنَّكَ لَمْ تَكُنْ عَلَيَّ بَيْنَهُ مِنْ رَبِّكَ وَ كَأَنَّكَ إِنَّمَا كُنْتَ تَكِيدُ هَذِهِ الْأُمَّةَ عَنْ دُنْيَاهُمْ وَ تَنْوِي غِرَّتَهُمْ عَنْ فَيْئِهِمْ فَلَمَّا أَمَكَّنْتَكَ الشَّدَّةَ فِي خِيَابَةِ الْأُمَّةِ أَسْرَعْتَ الْكُرَّةَ وَ عَاجَلْتَ الْوُثْبَةَ وَ اخْتَطَفْتَ

مَا قَدَرْتَ عَلَيْهِ مِنْ أَمْوَالِهِمُ الْمَصُونَةَ لِأَرْمَلِهِمْ وَ أَيْتَامِهِمْ اخْتِطَافَ الذَّنْبِ الْأَزْلَ دَامِيَةَ الْمُعْزَى الْكَسِيرَةَ فَحَمَلْتَهُ إِلَى الْحِجَازِ رَحِيبَ الصَّدْرِ بِحِمْلِهِ غَيْرَ مُتَأْتِمٍ مِنْ أَخْذِهِ كَأَنَّكَ لَا أَبَا لِعَبْرِكَ حَدَرْتَ إِلَى أَهْلِكَ تُرَاتِكُ مِنْ أَبِيكَ وَ أُمَّكَ فَسُبْحَانَ اللَّهِ أَمَا مَا تُوْمِنُ بِالْمَعَادِ أَوْ مَا تَخَافُ نِقَاشَ الْحِسَابِ أَيُّهَا الْمَعْدُودُ كَانَ عِنْدَنَا مِنْ أَوْلَى الْأَلْبَابِ كَيْفَ تُسَيِّغُ شَرَابًا وَ طَعَامًا وَ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّكَ تَأْكُلُ حَرَامًا وَ تَشْرَبُ حَرَامًا وَ تَبْتَاعُ الْإِمَاءَ وَ تَنْكُحُ النِّسَاءَ مِنْ أَمْوَالِ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُجَاهِدِينَ الَّذِينَ أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ هَذِهِ الْأَمْوَالُ وَ أَحْرَزَ بِهِمْ هَذِهِ الْبِلَادَ فَاتَّقِ اللَّهَ وَ ارْجِعْ إِلَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ أَمْوَالَهُمْ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ ثُمَّ أَمْكَنِي اللَّهُ مِنْكَ لِأَعْدِرَنَّ إِلَى اللَّهِ فِيكَ وَ لِأَضْرِبَنَّكَ بِسَيْفِي الَّذِي مَا ضَرَبْتُ بِهِ أَحَدًا إِلَّا دَخَلَ النَّارَ وَ وَ اللَّهِ لَوْ أَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ فَعَلَا مِثْلَ الَّذِي فَعَلْتَ مَا كَانَتْ لِهَمَّا عِنْدِي هَوَادَّةٌ وَ لَا ظَفْرًا مِثِّي بِإِرَادَةٍ حَتَّى آخِذَ الْحَقِّ مِنْهُمَا وَ أَرْبِحَ الْبَاطِلَ عَنْ مَظْلَمَتِهِمَا وَ أَقْسِمُ بِاللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ مَا يَسْرُنِي أَنْ مَا أَخَذْتَهُ مِنْ أَمْوَالِهِمْ حَلَالًا لِي أَنْزَكُهُ مِيرَاثًا لِمَنْ بَعْدِي فَضِحَّ رُوبِدًا فَكَأَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ الْمَدَى وَ دَفِنْتَ تَحْتَ الثَّرَى وَ عُرِضْتَ عَلَيْكَ أَعْمَالِكَ بِالْمَحَلِّ الَّذِي يَنَادِي الظَّالِمَ فِيهِ بِالْحَسْرَةِ وَ يَتَمَنَّى الْمُصِيعَ فِيهِ الرَّجْعَةَ وَ لَا تَ حِينَ مَنَاصٍ - بعد از حمد و ثنای خداوندی من تو را در حکومت و قدرت شریک گردانیدم و تو را همراز بسیار نزدیک به خود دیدم و هیچ کس از خویشاوندم برای مواسات و امانتداری در قدرت موثق تر از تو ندیدم اما تو از زمانیکه دیدی روزگار با علی سر سازگاری ندارد تو هم اموال بیت المال را که حق مردم است برداشتی و به حجاز بردی و علی را تنها گذاشتی و با کسانی که علی را تنها گذاشتند دمساز گشتی و خیانت کردی گوئی نیت تو از جهاد خدا نبوده است و گوئی تو برهانی برای کارهای خود از خدا نداشتی و گوئی تو می خواستی این امت را در دنیایشان در حیل‌های خود غوطه‌ور سازی و آنان را در باره غنیمتی که به دست آورده‌اند فریب دهی هنگامی که برای خیانت بیشتر و شدیدتر فرصت پیدا کردی شتاب در حمله نمودی

و با حرکتی تند بر جستی. به هر مالی که از اموال مردم رسیدی ربودی آن را مانند ربودن گرگ‌های چابک و آن را با دلی آسوده به حجاز فرستادی بدون این که از ربودن آن احساس گناه بکنی ای انسان بی‌مایه گویی ارثی از پدر و مادرت را به جیب ریختی، آیا اعتقادی به معاد نداری؟ ای کسی که نزد ما از خردمندانی معدود محسوب می‌گشتی چگونه آشامیدنی و خوراکی را گوارا تلقی می‌کنی با این که می‌دانی حرام می‌خوری و حرام هم می‌آشامی و کنیزها می‌خری و زنان را به ازدواج در می‌آوری از اموال یتیمان و بینوایان و مومنان و مجاهدانی که خداوندان اموال را به آنان واگذاشته و شهرها را به وسیله آنان حفظ فرموده است. از خدا بترس و اموال مردم را به خودشان بر گردان زیرا اگر این کار نکنی و خداوند مرا بر تو مسلط بدارد تو را چنان مجازات می‌کنم که عذر من در نزد خدا باشد و با آن شمشیر تو را می‌زنم که هیچ کس را با آن نزد؛ و سوگند به خدا اگر دو فرزندم حسن و حسین مثل تو خیانت می‌کردند رضایت و خرسندی از من نمی‌دیدند و به هیچ خواسته‌ای از من نمی‌رسیدند تا زمانیکه حق را از دو می‌گرفتم و باطل را که با ظلم‌شان به وجود آمده بود از بین می‌بردم. پس مقداری به خود فکر کن گویی عمرت به پایان رسیده است و زیر خاک دفن شدی و اعمالت در آخرت به تو ارائه شده و در جایگاهی که ستمکار با حسرت و تأسف فریاد بر می‌آورد که عمرش تباه شده و آرزوی برگشت به دنیا دارد قرار گرفته‌ای که دیگر جای گریز نیست» (نهج‌البلاغه صبحی الصالح - نامه ۴۱ - ص ۴۱۲ - س ۸ به بعد).

باری با نگاهی اجمالی و کپسولی به این نامه مشخص است که نویسنده این نامه یعنی امام علی (مانند نامه ۷۱ که قبلاً مطرح کردیم) «اطمینان خود را به امانت و درستکاری دو مسئولی که خیانت کرده‌اند به عنوان یک



حجت معقول و مقبول ارائه می‌دهد» و می‌فرماید: «من چون به امانت داری شما اطمینان داشتم به شما مسئولیت دادم» و بعد آنچنانکه در نامه مشهود است امام علی می‌گوید: «من در این کار فریب خوردم» و این درست به معنای آن است که «امام علی اعتراف می‌نماید که او تنها از قدرت معرفتی یک انسان برخوردار است نه غیب و علم لدنی و غیره» و لذا در بند بند نامه فوق «امام علی مانند یک انسان عادی زمینی با مأموران خودش برخورد می‌کند و در هیچ جای نامه‌های فوق امام علی خارج از محدوده یک انسان عادی سخنی مطرح نمی‌کند» و رسماً به پسر عم خود می‌گوید: «اگر حسن و حسین خیانت تو را می‌کردند تا حق را از باطل در وضع آنها اجرا نمی‌کردم رضایت نمی‌دادم.»

پر پیداست که فرزند علی یعنی امام حسین در عرصه پروسس عاشورا مانند یک «انسان عادی و مختار و آگاه پروسس عاشورا را (از ۲۸ رجب سال ۶۰ هجری تا آخرین ثانیه نیم روز جنایت یعنی دهم محرم سال ۶۱ هجری) معماری کرده است» و هرگز و هرگز در هیچ جا از کلام و نوشته خودش (در باب اینکه علم غیب می‌دانم و یا اینکه مثلاً عاشورا برای من مأموریت ملکوتی است؛ یا اینکه من از قبل به شهادت خودم در کربلا آگاهی داشته‌ام، یا اینکه من اطلاع دارم که در کربلا شهید می‌شوم، یا اینکه برای من بین علم به شهادت و قصد شهادت تفاوتی هست، یا اینکه در من بین علم بشری و علم به غیب دیوار چین وجود دارد، یا اینکه در من علم به غیب جایگزین عقل انسانی شده است، یا اینکه من خطا ناپذیرم چون علم لدنی و علم غیب دارم، یا اینکه زیربنای معماری پروسس عاشورا توسط من علم غیب است نه علم بشری، یا اینکه پروسس عاشورا برای من تکلیف و وظیفه است نه انتخاب و اراده، یا اینکه من موظف به تکلیف و تعبد هستم

نه تعقل و اندیشه و انتخاب، یا اینکه شهادت در کربلا امری ملکوتی و تعبدی است نه انتخابی بر پایه ایمان و اعتقادات خودم که با اراده و عقل خودم عاشورا را معماری بکنم) اشاره‌ای نکرده است. یادآوری می‌کنیم که تمامی این بر چسب‌ها از قرن هفتم هجری توسط تألیف کتاب لهوف سید بن طاووس (مانیفست رویکرد دگماتیستی به عاشورا) در ادبیات شیعه حکومتی و شیعه فقهاتی و شیعه روایتی و شیعه زیارتی (در عرصه عمل و نظر) جاری و ساری شده است.

یادمان باشد که کتاب لهوف «نخستین کتاب تألیف شده بر پایه روایت‌ها در باب عاشورا و امام حسین می‌باشد که در قرن هفتم هجری توسط سید بن طاووس (متوفی سال ۶۶۴) یعنی بیش از ششصد سال پس از عاشورا تألیف و منتشر شده است»؛ و البته قبل از آن «واقعه عاشورا به صورت تاریخی» در قرن دوم تحت عنوان مقتل الحسین ابو مخنف (و یا ابی مخنف) و مقتل الحسین محمد بن سائب کلبی به صورت تاریخی انتشار یافته بود که بعداً بنابه دلایلی که بر ما معلوم نیست از بین رفتند؛ ولی بخشی از آن دو کتاب در جلد چهارم تاریخ طبری مطرح شده است که البته در عصر حاضر همان «نقل و قول‌های جلد چهارم تاریخ طبری از آن دو کتاب به صورت مستقل به نام کتاب مقتل الحسین انتشار پیدا کرده است». بر این مطلب بیافزائیم که بنابه دلایلی که بر ما معلوم نیست «هیچکدام از ائمه بعد از امام حسین کتابی مستقلی در باب عاشورا تألیف نکرده‌اند و با اینکه امام سجاد دو جلد کتاب تألیف کرده‌اند» (صحیفه سجادیه و رساله حقوق) و البته «کتاب‌های امام سجاد نخستین تألیف کتاب توسط ائمه بوده است» (و نهج‌البلاغه تألیف امام علی نمی‌باشد بلکه سه قرن بعد از امام علی این کتاب توسط سید رضی به صورت گزینشی جمع‌آوری شده است) و لهدا با اینکه

امام سجاد شاهد همه جانبه پروسس عاشورا از اول تا آخر بوده‌اند کتابی در باب پروسس عاشورا تألیف نکرد. ائمه بعدی هم هیچکدام در این باب کتابی تألیف نکرده‌اند در نتیجه همین امر باعث گردید تا بین واقعه عاشورا و کتاب تاریخ طبری موجود بیش از دویست سال فاصله تاریخی ایجاد بشود. (چراکه جلد چهارم تاریخ طبری که در قرن چهارم و در دوران آل بویه نوشته شده است نزدیک‌ترین کتاب تاریخ به واقعه عاشورا می‌باشد).

باری بدین ترتیب است که متأسفانه از قرن هفتم الی الان از آنجائیکه «رویکرد دگماتیستی به عاشورا» از دل حوزه‌های فقهاتی ارتجاعی شیعه تکوین پیدا کرد همین امر باعث گردید که در طول «هفتصد سال گذشته رویکرد دگماتیستی به عاشورا به عنوان گفتمان مسلط بر حوزه‌های فقهاتی شیعه درآید» به عبارت دیگر در تحلیل نهائی در طول هفتصد سال گذشته باور حوزه‌های ارتجاعی فقهاتی شیعه در چارچوب همان رویکرد دگماتیستی به عاشورا بدین صورت مادیت پیدا کرد:

اولاً شهادت امام حسین در کربلا «امری ملکوتی و تعبدی» بوده است.

ثانیاً در باب واقعه عاشورا و شهادت امام حسین نباید به دنبال «علت معقولانه و منطقی آن برویم» چراکه در رویکرد دگماتیستی به عاشورا شهادت امام حسین مثل «فرمان ذبح اسماعیل به ابراهیم خلیل بوده است که امروز نیاز به طرح علت برای آن نیستیم».

ثالثاً امام حسین در پروسه عاشورا «شهید آگاه به شهادت خود بوده است» و از قبل از عاشورا توسط علم لدنی و علم غیب و علم امامت «به زمان و مکان شهادت خودش واقف بوده است».

رابعاً مبنای «مدیریت امام حسین در پروسه (پنج ماه و ۱۲ روزه) عاشورا

(از ۲۸ رجب سال ۶۰ هجری تا دهم محرم سال ۶۱) علم لدنی و علم غیب و علم امامت امام حسین بوده است» نه «علم بشری و پتانسیل انسانی امام حسین.»

خامسا در پروسه (پنج ماه و ۱۲ روزه) عاشورا «امام حسین موظف به تکلیف بوده است» نه مبارزه برای «رسیدن به هدف مشخص انسانی - اجتماعی - تاریخی - فرهنگی.»

سادساً «مأموریت و عبودیت و علم لدنی و علم غیب و علم امامت و تکلیف و وظیفه ملکوتی مبانی حرکت امام حسین در پروسه (پنج ماه ۱۲ روزه) عاشورا بوده است.»

سابعاً «مظلومیت» در کشته شدن و اسارت حسین و یارانش «بزرگ‌ترین سرمایه برای امروز ما می‌باشد تا توسط گریه کردن بر حسین و یارانش بتوانیم برای آخرت خودمان توشه‌ای فراهم کنیم» بنابراین وظیفه امروز ما هر چه بیشتر «نمایش مظلومانه شهادت و اسارت یاران حسین می‌باشد تا بیشتر بتوانیم از شیعیان امام حسین اشک و سوگواری بگیریم.»

ثامناً طرح «علم لدنی و یا علم غیب و یا علم امامت در تکوین عاشورا توسط امام حسین» در رویکرد دگماتیستی به عاشورا در طول هفت قرن گذشته برای آن بوده است که «امام حسین را به صورت مافوق انسان معرفی کنند تا شیعیان او نتوانند از عاشورا به عنوان مکتب کسب مسئولیت اجتماعی و انسانی و تاریخی و فرهنگی در جوامع کنکرت و مشخص خودشان الگوبرداری کنند.»

لذا در رویکرد دگماتیستی به عاشورا حسین و عاشورا تنها به درد گریه کردن و کسب اجر مغفرت برای عبور از شب اول قبر از پل صراط می‌خورد

نه چیزی بیشتر از آن. البته برعکس رویکرد ۷۰۰ ساله دگماتیستی به عاشورا در رویکرد تطبیقی به عاشورا:

اولاً از علم لدنی و یا علم غیب و علم امامت امام حسین در مدیریت و تکوین عاشورا خبری نیست؛ و در این رویکرد شکست امام حسین مانند شکست پیامبر اسلام در احد و شکست امام علی در صفین و شهادت امام علی و مسموم شدن پیامبر و شهادت امام حسن تا شهادت امام رضا و غیره امری انسانی و عادی می‌باشد و ربطی به علم امامت و علم لدنی و علم غیب و غیره ندارد و «امام حسین اصلاً و ابداً از قبل علم به زمان و مکان شهادتش نداشت» (چرا که معیار رویکرد تطبیقی به عاشورا همانی است که امام صادق می‌فرماید: «کان رسول الله يأکل أكل العبد و یجلس جلوس العبد و یعلم أنه عبد - پیغمبر بنده‌وار می‌نشست و بنده‌وار غذا می‌خورد چرا که می‌دانست که بنده است») بنابراین در رویکرد تطبیقی به عاشورا «شهادت حسین در کربلا سنتز مبارزه او در بستر تاریخی و اجتماعی و سیاسی و انسانی جنبش حق‌طلبانه بوده است همان جنبش حق‌طلبانه‌ای که امام حسین در پروسه عاشورا هم راهبری و هم رهبری آن را در دست داشته است.»

ثانیاً در رویکرد تطبیقی به عاشورا (برعکس رویکرد دگماتیستی به عاشورا و برعکس آنچه که نویسنده کتاب شهید آگاه می‌گوید) «بین علم امام به شهادت و قصد امام در راه شهادت تفاوتی وجود ندارد.»

ثالثاً امام حسین از آغاز در راستای «اعتلای جنبش حق‌طلبانه تاریخی و انسانی و اجتماعی خودش حرکت کرده است نه ادای وظیفه و تکلیف تبعیدی از پیش‌مقدر شده.»

رابعاً مبنای مدیریت امام حسین در پروسه عاشورا «علم بشری و اراده

و اختیار و انتخاب امام حسین بوده است نه علم غیب و امر ملکوتی و علم امامت و غیره» لذا به همین دلیل است که در رویکرد تطبیقی به عاشورا «تشابه سنخیت بین امام حسین و شیعیان واقعی‌اش وجود دارد» یعنی «آنچنانکه امام حسین یک انسان است پیروان امام حسین هم انسان هستند» و بدین ترتیب است که پیروان امام حسین (در رویکرد تطبیقی به عاشورا) می‌توانند از امام حسین و یارانش «الگوبرداری برای کسب مسئولیت اجتماعی و انسانی و تاریخی برای تغییر در جامعه کنکرت و مشخص خودشان بکنند» و از اینجا است که می‌توانیم داوری بکنیم که وضع امام حسین در برابر دعوت مردم کوفه (از ۱۰ رمضان سال ۶۰ تا هشتم ذی‌الحجه سال ۶۰ که نامه‌های مردم کوفه به او می‌رسید) شبیه وضع پدرش امام علی بعد از کشته شدن عثمان است. چرا که آنچنانکه امام علی در خطبه ۳ نهج‌البلاغه می‌فرماید: «اجتماع مردم برای بیعت با من بود که حجت برای قبول خلافت بر من تمام کرد.»

«لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يِقَارُوا عَلَى كُظْمَةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَغَبِ مَظْلُومٍ لِأَلْقِيَتْ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقِيَتْ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيَّهَا - اگر چنین نبود که با حضور انبوه نیروهای مردمی که برای بیعت و یاری خواستن از من آماده شده بودند و اگر پیمان الهی با آگاهان جامعه در باره عدم تحمل در برابر پر خوری ظالمان و گرسنگی مظلومان نبود، زمامداری بر شما نمی‌پذیرفتم و افسار شتر خلافت را بر گردنش می‌انداختم و آخر آن را نیز با همان جام اولش آب می‌دادم» (نهج‌البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۳ - ص ۵۰ - س ۲) یعنی خلافت را نمی‌پذیرفتم و آن را از خود دور می‌کردم، بنابراین آنچنانکه امام حسین در وصیتنامه‌اش (به برادرش محمد حنفیه که منشور پروسس عاشورا توسط

امام حسین و در زمان شروع پروسس عاشورا در ۲۸ رجب سال ۶۰ هجری یعنی زمان هجرت از مدینه به مکه می‌باشد) گفته است:

«أَنْتِي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرَاءً وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِي صَ أَرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِي و ابی - مردم دنیا بدانید که من یک آدم جاه‌طلب و قدرت‌طلب و مقام‌طلب و اخلال‌گر و مفسد و ظالم نیستم من قیام کردم برای اصلاح جامعه پیامبر اسلام و برای امر به معروف و نهی از منکر در برابر قدرت حاکم و من در چارچوب مسیر و سیره پیامبر و علی عمل می‌کنم» (مقتل‌الحسین خوارزمی - ج ۱ - ص ۱۸۸) به عبارت دیگر امام حسین در مکه از دهم رمضان سال ۶۰ که سیل دعوتنامه‌های مردم کوفه به طرف امام حسین روانه شده بود و در بیش از ۳۰ هزار دعوتنامه مردم کوفه به امام حسین نوشتند که «ما از دست ظلم اموی به جان آمده‌ایم و شما را به عنوان امام المسلمین دعوت می‌کنیم به کوفه بیایید» بدون تردید امام حسین در چارچوب همان گفته خودش در منشور عاشورا یعنی «اسیر بسیره جدی و ابی» این درخواست کوفیان را همان حضور حاضر امام علی در خطبه ۳ نهج‌البلاغه تفسیر کرده بود و لهذا تصمیم گرفت که به «جنبش حق‌طلبانه مردم کوفه بپیوندد و رهبری و راهبری جنبش حق‌طلبانه مسلمانان را در سال ۶۱ هجری در دست بگیرد» و بدین جهت در این رابطه بود که امام حسین در ۱۵ رمضان سال همراه با مسلم بن عقیل این نامه را برای مردم کوفه فرستاد:

«نامه‌های شما رسید و آنچه نوشته بودید دانستم سخن اکثریت شما این است که ما زمامداری نداریم و از من خواسته‌اید به کوفه بیایم و زمامداری شما را به عهده بگیرم اینک من برای کسب اطمینان بیشتر مسلم بن عقیل را که به وی اعتماد دارم به سوی شما می‌فرستم تا از نزدیک اوضاع و احوال

مردم را بررسی کند و برای من بنویسد. فان كتب الي انه قد اجتمع رأي ملاكم و ذوى الحجا و الفضل منكم على مثل ما قدمت به رسلکم و قرات فی كتبکم فانی اقدم اليکم و شيكا - اگر مسلم بن عقيل به من بنویسد که رأي بزرگان و عقلا و صاحبان فضل از شما مجتمع و متفق شده است بر همان چیزی که در نامه‌های خود نوشته بودید که من زمامداری شما را به عهده بگیرم در این صورت من بزودی به کوفه نزد شما خواهم آمد» (ارشاد - شیخ مفید - ص ۱۸۳).

بدین ترتیب طبری در تاریخ خود در خصوص وضعیت «جنبش حق طلبانه» در فرایند اعتلای جنبش عاشورای امام حسین می‌نویسد:

«گروهی از مردان سیاسی طرفدار امام حسین و مخالف بنی‌امیه در شهرهای دیگر عراق نیز مثل بصره و همچنین در حجاز بودند که امام حسین از توجه به آنان غافل نبود و به همین علت در مکه امام حسین به جمعی از بزرگان بصره نامه نوشت و برای هریک از آنان یک نسخه از آن را فرستاد و آنان را دعوت به احیای کتاب الله و سنت پیغمبر کرد و در آن نامه اشاره به وضع حکومت بعد از رحلت رسول اکرم نمود که اهل بیت را از آن دور کردند در حالی که او برای حکومت لایق‌تر از دیگران بودند. امام حسین به این بزرگان گوشزد کرد که اگر در احیای کتاب و سنت از من اطاعت کنید و به سخنم گوش دهید شما را به راه رشاد و صلاح رهبری خواهم کرد» (تاریخ طبری - ج ۴ - ص ۲۶۶).

باری بدین ترتیب است که حرکت امام حسین در هشتم ذی الحجه آنچنانکه طرفداران رویکرد دگماتیستی به عاشورا می‌گویند برای «کشته شدن از پیش‌مقدر شده در کربلا و عاشورا نبود» بلکه فقط و فقط امام حسین به عنوان آگاهان جامعه در پاسخ به درخواست حق طلبانه مردم کوفه و پاسخ به نامه ۱۲ ذی‌العقده سال ۶۰ مسلم بن عقیل به امام حسین



که نوشته بود: «کوفه آماده است، عجله کن» بوده است. پر واضح است که در طول «چهارماه و ده روز اقامت امام حسین در مکه» و ارزیابی و تحلیل و کارشناسی کردن شکل مبارزه و تدوین استراتژی و فرستادن مسلم عقیل به کوفه جهت کارشناسی شرایط کوفه (در ۱۵ رمضان سال ۶۰) یعنی سه ماه قبل از هجرت خودش از مکه به سوی کوفه و کارشناسی دو ماه و سه روز مسلم در کوفه همه و همه نشان دهنده «حساسیت حضور ۴ ماه و ده روز اقامت امام حسین در مکه بوده است»، بنابراین اگر امام حسین در ۲۸ رجب سال ۶۰ هجری از مدینه به مکه هجرت نمی‌کرد و در مدینه می‌ماند و اگر امام حسین حتی در ۲۸ رجب در هجرت از مدینه به جای مکه مستقیم به طرف کوفه می‌رفت، هرگز و هرگز پروسس عاشورا در چارچوب تسلسل نهضت ابراهیمی و در راستای اعتلای جنبش حق طلبانه خودش و در ادامه جنبش عدالت طلبانه امام علی و ادامه جنبش رهائی‌بخش پیامبر اسلام نمی‌توانست مادیت پیدا کند.

یادمان باشد که امام حسین در آخرین مرحله که قصد هجرت و خروج از مدینه به سمت مکه در ۲۸ رجب سال ۶۰ هجری داشت قبل از حرکت به برادرش محمد حنفیه می‌فرماید:

«من و برادران و برادرزادگان که رأی آنان با رأی من یکی است عازم هستیم که از مدینه به مکه برویم» (مقتل خواری - ج ۱ - ص ۱۸۸).

در این رابطه است که حرکت امام حسین در طول ۴ ماه و ده روز در مکه (از ورود به این شهر تا خروج از این شهر در تاریخ هشتم ذی الحجه سال ۶۰) تنها مرزی است که در عرصه «عملی و نظری» می‌توان «رویکرد» دگماتیستی به عاشورا» و «رویکرد انطباقی به عاشورا» و «رویکرد تطبیقی به عاشورا» را از هم جدا و تفکیک کرد؛ و دلیل این امر همان است که

رویکرد انطباقی به عاشورا (که کتاب شهید جاوید نعمت الله صالحی نجف آبادی مانیفست رویکرد انطباقی به عاشورا می‌باشد) در آرایش مرحله‌بندی حرکت امام حسین در طول ۵ ماه ۱۲ روز خود (از ۲۸ رجب سال ۶۰ هجری تا دهم محرم سال ۶۱ هجری) به چهار مرحله:

۱ - از زمان امتناع امام حسین نسبت به بیعت با یزید در برابر والی مدینه تا خروج امام حسین از مدینه به طرف مکه.

۲ - از ورود امام حسین به مکه تا زمان شنیدن خبر شهادت مسلم بن عقیل در مسیر حرکت به کوفه.

۳ - از زمان شنیدن خبر شهادت مسلم در مسیر حرکت از مکه به کوفه تا صبح عاشورا در کربلا.

۴ - روز عاشورا در کربلا و جنگ بین دو سپاه حسین و سپاه یزید تحت فرماندهی عمر و سعد و شمر بن ذی الجوشن و عبیدالله زیاد.

رویکرد انطباقی به عاشورا در میان این چهار مرحله تنها فرایند حسین در مکه (که از ورود او به مکه تا زمان شنیدن خبر شهادت مسلم در مسیر حرکت به سمت کوفه می‌باشد) «زمان مرحله دوم می‌داند» که قطعاً بیش از چهار ماه و ۱۲ روز طول کشیده است (چرا که بدون تردید بیش از دو روز پس از خروج امام حسین از مکه خبر شهادت مسلم بن عقیل به امام حسین رسیده است و بنابراین در رویکرد انطباقی به عاشورا زمان مرحله دوم حرکت حسین ۴ ماه ۱۲ روز می‌باشد) آنچه در این رابطه مهم است اینکه رویکرد انطباقی به عاشورا مرحله مکی حرکت امام حسین در چارچوب «اقامه حکومت حق» و «کسب قدرت سیاسی» توسط امام حسین تعریف می‌کند و بدین خاطر در این رابطه است که این مرحله از

حرکت امام حسین را «مرحله انقلابی و شورشی و تهاجمی بودن حرکت امام حسین تعریف می‌نمایند». بدین ترتیب است که در تدوین اصول مورد اعتقاد رویکرد انطباقی به عاشورا باید بگوئیم که:

اصل اول مورد اعتقاد رویکرد انطباقی به عاشورا (که شهید جاوید نعمت الله صالحی نجف آبادی به عنوان مانیفست این رویکرد می‌باشد) این است که آنها بر این باورند که آبشخور اولیه تکوین جنبش حق طلبانه عاشورا «تحمیل بیعت (با جائر) بر امام حسین بوده است» که در این رابطه آنها اعتقاد دارند که «در زمان معاویه تحمیل بیعت با جائر وجود نداشته است» و بنابراین به صورت «غیر مستقیم اعتقاد دارند که اگر یزید مانند معاویه تحمیل بیعت با جائر (که خودش بود) بر امام حسین اعمال نمی‌کرد، عاشورا اتفاق نمی‌افتاد» اما برعکس رویکرد انطباقی به عاشورا (که کتاب شهید جاوید صالحی نجف آبادی مانیفست آن می‌باشد) اصل اول مورد اعتقاد رویکرد دگماتیستی به عاشورا (که لهوف سید بن طاووس در قرن هفتم هجری متوفی ۶۶۴ هجری و حماسه حسینی شیخ مرتضی مطهری و شهید آگاه لطف الله صافی گلپایگانی به عنوان مانیفست این رویکرد می‌باشند) این است که «امام حسین با علم امامت و علم لدنی و علم غیب آگاه بود که چه در زمانی و در چه مکانی می‌میرد یا شهید می‌شود» بنابراین «عامل تکوین عاشورا توسط امام حسین در عرصه تعبد و تکلیف و انجام وظیفه از قبل مقدر شده در رویکرد دگماتیستی به عاشورا تعریف می‌شود». برعکس رویکرد دگماتیستی و انطباقی به عاشورا «اصل اول مورد اعتقاد رویکرد تطبیقی به عاشورا» (که کتاب حسین وارث آدم معلم کبیرمان شریعتی مانیفست این رویکرد می‌باشد) این است که «عامل اولیه و آبشخور اصلی تکوین عاشورا پیوند جنبش حق طلبانه امام حسین با تسلسل نهضت حق

و باطل در بستر تاریخ است که از نبرد هابیل با قابیل در داستان آدم صفوه الله شروع شده است و در ادامه تسلسلی نهضت حق علیه باطل این جنبش به ابراهیم خلیل در چارچوب گفتمان توحیدی رسیده است و پس از موسی کلیم الله و عیسی روح الله این جنبش مبارزه حق بر علیه باطل در چارچوب همان گفتمان توحیدی ابراهیم خلیل به محمد حبیب الله به صورت جنبش رهایی‌بخش انسانی و اجتماعی و تاریخی رسیده است و پس از محمد حبیب الله این جنبش تسلسلی به صورت جنبش عدالت‌خواهانه در چارچوب همان گفتمان واحد توحیدی به علی امیرالمؤمنین ولی الله و سپس این جنبش تسلسلی به صورت جنبش حق‌طلبانه به حسین ثار الله رسیده است». (و از اینجا است که امام صادق می‌فرماید: «كُلَّ يَوْمٍ عاشورا و كُلُّ أَرْضٍ كَرْبَلَا و كُلِّ شَهْرٍ مُحْرَمٌ») بنابراین در چارچوب این اصل رویکرد تطبیقی به عاشورا توسط معلم کبیرمان شریعتی است که «جنبش حق‌طلبانه عاشورای امام حسین را نمی‌توان به صورت مجرد از تاریخ (در شکل یک حادثه تاریخی آنچنانکه رویکرد انطباقی شهید جاوید بر آن پای می‌فشارد) تحلیل و تبیین کرد.»

بدین جهت در رویکرد تطبیقی به عاشورا توسط معلم کبیرمان شریعتی علت اینکه امام حسین در تاریخ ۲۸ رجب سال ۶۰ هجری «جنبش حق‌طلبانه عاشورا را استارت زد نه به خاطر تحمیل بیعت با جائر (آنچنانکه رویکرد انطباقی شهید جاوید بر آن پای می‌فشارد) بوده است بلکه استارت جنبش حق‌طلبانه امام حسین در ۲۸ رجب سال ۶۰ به خاطر تحلیل کنکرت و عینی و مشخص امام حسین از ساختار اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی جوامع مسلمین در فرایند پسا مرگ معاویه و انتقال قدرت به فرزندش یزید به صورت سلطنت موروثی بوده است». پر واضح است که در

رویکرد تطبیقی به عاشورای معلم کبیرمان شریعتی اگر امام حسین توسط «تحلیل مشخص و کنکرت و عینی خودش از ساختار اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی جامعه به فراهم بودن بسترها جهت اعتلای جنبش حق طلبانه بر علیه نظام سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی امویان دست پیدا نمی‌کرد، بدون تردید امام حسین در ۲۸ رجب سال ۶۰ استارت جنبش حق طلبانه عاشورا را نمی‌زد.»

اصل دوم مورد اعتقاد رویکرد انطباقی به عاشورا (که شهید جاوید نعمت الله صالحی به عنوان مانیفست این رویکرد می‌باشد) این است که آنها بر این باورند که امام حسین بر پایه «اقامه حکومت حق در کوفه بود» که سر از کربلا و عاشورا و شهادت خود و یارانش در سال ۶۱ درآوردند بدون تردید در «رویکرد انطباقی به عاشورا اگر امام حسین در مکه در چارچوب دعوتنامه‌های مردم کوفه وارد فاز اقامه حکومت حق و کسب قدرت سیاسی نمی‌شد، هرگز کربلا و عاشورای سال ۶۱ اتفاق نمی‌افتاد». مع الوصف در این رابطه است که در رویکرد انطباقی به عاشورا «مرحله دوم حرکت امام حسین در مکه تا زمان شنیدن خبر شهادت مسلم بن عقیل (بر خلاف سه مرحله دیگر حرکت حسین که صورت تدافعی برای حفظ جان خودش و یارانش داشته است) جوهر شورشی و تهاجمی و انقلابی داشته است.»

باری برعکس رویکرد انطباقی به عاشورا اصل دوم مورد اعتقاد رویکرد دگماتیستی به عاشورا (که «لهوف» سید بن طاووس قرن هفتم هجری و «حماسه حسینی» شیخ مرتضی مطهری و «شهید آگاه» لطف الله صافی گلپایگانی به عنوان مانیفست این رویکرد می‌باشند) این است که آنها بر این باورند که امام حسین از آنجائیکه موظف به تکلیف الهی (که همان شهید شدن خودش و یارانی و اسیر شدن خانواده‌اش) بود، سر از کربلا و عاشورای

شهادت یاران و اسارت خانواده اش در سال ۶۱ هجری درآورد.

«إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ بِرَاك قَتِيلًا - خدا خواست که تو را کشته ببیند - إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا - خدا خواسته است خانواده حسین را اسیر ببیند» (لهوف - سید بن طاووس).

قابل ذکر است که شیخ مرتضی مطهری در چارچوب همان رویکرد دگماتیستی به عاشورا در تفسیر روایتهای فوق لهوف سید بن طاووس می‌گوید:

در حدیث «إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا - خدا خواسته است بانوان خانواده امام حسین را اسیر ببیند مقصود اراده تشریحی است نه تکوینی و اراده تشریحی مصلحت و رضای الهی است» (حماسه حسینی - ج ۳ - ص ۳۴۸).

باز در این رابطه است که محمد ابراهیم آیتی یکی دیگر از طرفداران رویکرد دگماتیستی به عاشورا در کتاب (گفتار عاشورا - ص ۱۵۴ تا ۱۶۵) بر این باور است که «امام حسین برای کشته شدن حرکت کرده و شهادت مراد و مقصد و هدف امام بوده است.»

باز در این رابطه است که شیخ مرتضی مطهری در چارچوب رویکرد دگماتیستی به عاشورا می‌گوید:

«امام حسین در یک سطح دیگری که سطح معنویت و امامت است می‌دانسته که عاقبت به کربلا نزول خواهد کرد و در همانجا شهید خواهد شد» (حماسه حسینی - ج ۳ - ص ۱۸۹).

اما برعکس رویکرد انطباقی و رویکرد دگماتیستی به عاشورا اصل دوم مورد اعتقاد رویکرد تطبیقی به عاشورا (که «حسین وارث آدم» معلم کبیرمان شریعتی مانیفست آن می‌باشد) این است که به علت «فقدان امکانات در

برابر قدرت سه مؤلفه‌ای زر و زور و تزویر امویان بود که جنبش حق طلبانه عاشورای امام حسین به جای اینکه سر از کوفه درآورد، سر از کربلا و شهادت یاران و اسارت خانواده‌اش در دهم محرم سال ۶۱ درآورد» و از اینجا است که معلم کبیرمان شریعتی در تبیین این اصل خود می‌گوید:

«حسین به عنوان وارث تسلسل نهضت ابراهیمی (در پروسه عاشورا) وارثان نهضتی که محمد ایجاد کرده و علی ادامه داد و حسن آخرین مقاومت‌ها را کرده است اکنون هیچ چیز به ارث نمی‌برد. نه سپاه، نه سلاح، نه زر و نه هیچ قدرتی و جبهه‌ای و صفی و حتی گروه متشکلی هیچ.»

باز در این رابطه است که شریعتی در انتهای نوشته و کنفرانس «حسین وارث آدم» فقدان امکانات حسین در عرصه جنبش عاشورا اینچنین تبیین می‌نماید:

«پیش چشمم را پرده‌ای از اشک پوشیده است. در برابرم همه چیز در ابهامی از خون و خاکستر می‌لرزد اما همچنان با انتظاری ملتهب از عشق و شرم خیره می‌نگرم. شبحی را در قلب این ابر و دود باز می‌یابم طرح گنگ و نامشخص یک چهره خاموش چهره پرومته رب النوعی اساطیری که اکنون حقیقت یافته است. هیجان و اشتیاق چشمانم را خشک می‌کند. غبار ابهام تیره‌ای که در موج اشک من می‌لرزد کنارتر می‌رود و روشن‌تر می‌شود و خطوط چهره خواناتر. هم اکنون سیمای خدائی او را هم خواهیم دید؟ چقدر تحمل ناپذیر است دیدن این همه درد این همه فاجعه در یک سیما سیمائی که تمامی رنج انسان را در سرگذشت زندگی مظلومش حکایت می‌کند سیمائی که... چه بگویم؟ مفتی اعظم اسلام او را به نام یک خارجی عاصی بر دین الله و رافض سنت محمد محکوم کرده و به مرگش فتوی داده است. در پیرامونش جز اجساد گرمی که در خون خویش خفته‌اند کسی از او دفاع نمی‌کند. همچون تندیس

غربت و تنهائی و رخ از موج خون در صحرا قامت کشیده و همچنان بر رهگذر تاریخ ایستاده است. نه باز می‌گردد که: به کجا؟ نه پیش می‌رود که: چگونه؟ نه می‌جنگد که: با چه؟ نه سخن می‌گوید که با که؟ و نه می‌نشیند که... هرگز ایستاده است و تمامی جهادش اینکه: نیفتد همچون سندانى در زیر ضربه‌های دشمن و دوست در زیر چکش تمامی خداوندان سه گانه زمین در طول تاریخ و در مسیر از آدم تا... خودش به سیمای شگفتش دوباره چشم می‌دوزم در نگاه این بنده خویش می‌نگرد خاموش و آشنا با نگاهی که جز غم نیست همچنان ساکت می‌ماند. نمی‌توانم تحمل کنم سنگین است. تمامی بودنم را در خود می‌شکند و خرد می‌کند. می‌گیرم؛ اما می‌ترسم تنها بمانم تنها با خودم تحمل خویش نیز سخت شرم‌آور و شکنجه‌آمیز است. به کوچی می‌گیرم تا در سیاهی جمعیت گم شوم. در هیاهوی شهر صدای سرزنش خویش را نشنوم. خلق بسیاری انبوه شده‌اند و شهر آشفته و پر خروش می‌گردید عریده‌ها و ضجه‌ها و علم و صلیب و جریده و تیغ و زنجیری که دیوانه‌وار بر سر روی و پشت و پهلو خود می‌زنند و مردانی با ردهای بلند و عمامه پیغمبر بر سر و... آه... باز همان چهره‌های تکراری تاریخ غمگین و سیاه‌پوش همه جا پیشاپیش خلائق تنها و آواره به هر سو می‌دوم گوشه آستین این را می‌گیرم دامن ردای او را می‌چسبم می‌پرسم با تمام نیازم می‌پرسم غرقه در اشک و درد. این مرد کیست؟ دردش چیست؟ این تنها وارث تاریخ انسان وارث پرچم سرخ زمان تنها چرا؟ چه کرده؟ چه کشیده است؟ نامش چیست؟» (م. آ - ج. ۱۹ - ص ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ سطر ۲۰ به بعد).

آنچنانکه در عبارات فوق شریعتی می‌توان دریافت اصل اول در رویکرد تطبیقی به عاشورا (معلم کبیرمان شریعتی در نوشته و کنفرانس «حسین وارث آدم» شریعتی که در سال ۴۹ یک سال قبل از دو کنفرانس انطباقی «شهادت» و «پس از شهادت» مطرح شده است) عبارت است از:



اصل اول «حسین تنها وارث انسان وارث پرچم سرخ زمان است.»

اصل دوم در رویکرد تطبیقی شریعتی عبارت است از: «حسین همچون تندیس غربت و تنهائی و رنج از موج خون در صحرا قامت کشیده و همچنان بر رهگذر تاریخ ایستاده است.»

اصل سوم مورد اعتقاد رویکرد انطباقی به عاشورا (که شهید جاوید نعمت الله صالحی نجف آبادی مانیفست آن می‌باشد) این است که: «حادثه عاشورا جنبه بشری دارد و حسین مافوق انسان نیست» و امام حسین «با علم لدنی و علم غیب و تعبد حادثه عاشورای ۶۰ - ۶۱ هجری در طول ۵ ماه و ۱۲ روز معماری نکرده است» بلکه برعکس با «تعقل و کارشناسی انسانی حادثه عاشورا از اول تا آخر معماری کرده است»، اما برعکس رویکرد انطباقی به عاشورا اصل سوم مورد اعتقاد رویکرد دگماتیستی به عاشورا (که لهوف سید بن طاووس قرن هفتم تا حماسه حسینی شیخ مرتضی مطهری و شهید آگاه لطف الله صافی گلپایگانی مانیفست آن می‌باشند) این است که آنها بر این باورند که «حادثه عاشورا در طول ۵ ماهه و ۱۲ روز یعنی از اول تا آخر صورت ملکوتی داشته است نه جنبه بشری»، اما در رویکرد تطبیقی به عاشورا اصل سوم مورد اعتقاد رویکرد تطبیقی به عاشورا (که نوشته و کنفرانس «حسین وارث آدم» معلم کبیرمان شریعتی مانیفست آن می‌باشد) این است که «جنبش حق طلبانه حسین در پروسه عاشورا نمایش سرسپردگی حسین و یارانش به آزادی و عدالت و مذهب بیداری است.»

لذا در این رابطه است که او می‌گوید:

«آری اما در اینجا عمامه وارث آزادی و عدالت و مذهب بیداری نهضت محکوم تاریخ بر سر وارث بردگی و بیداد و مذهب خواب نظام حاکم بر تاریخ فرعون و قارون و بلعهم هر سه در خرقه چوپانی موسی و...چه می‌گوییم؟ ویران کننده

خانه موسی به خاطر سنت موسی قتل عام خاندان موسی با عصای اعجازگر موسی نمی‌فهم تاریخ کلافی سر در گم شده است توحید و شرک و عدل و ظلم و کفر و دین و ملاء و مردم و خدا و بت و پیامبر و کذاب و مذهب و جادو و دجله و فرات اکنون در هم شده‌اند و عجب شط العریبی... قتل عام ملت‌ها جهاد غارت توده‌ها زکات و جباران زمین برگزیدگان آسمان و دشمنان خلق دوستان خاص خالق و... خانه محمد ویران و فاطمه پنهان مدفون و علی در نخلستان‌ها نیم شبان تنها سر در حلقوم چاه چه می‌گوییم؟ در محراب عبادت کشته و ابوذر در ریزه گرسنه و تنها مرده و چمنزار عذرا به فتوای دین از خون حجر رنگین و حسن در خانه‌اش به دست سپاهیانی که خدا از غسل دارد مسموم و بلال در سرزمینی دور تنها و خاموش و عبدالله مسعود از شکنجه جان سپرده و کاخ سبز خداوند مومنان غرقه در سرود فرمان جهاد و تحصیل زکات و تکثیر قرآن و تولید حدیث و مجاهدان در ویران کردن معابد شرک و در بنا کردن مساجد در سر زمین کفر و قاریان در شرق و غرب مترنم و بانگ اذان از حلقوم مناره‌های زرین بر آسمان رفته و شمشیرها تکبیرگویان بر سر الحاد و خیل امامان و قاضیان و عالمان و زاهدان و غازیان و عارفان و اصحاب و تابعین و سابقون و لاحقون پرورده خون‌بهای شهیدان سر در آخور غنائم و امیر مومنان در جولان میان آخور و مزبل پهلوی برآورده و ولایت به موهبت از الله گرفته و جماعت‌ها پر شکوه و حاجیان انبوه و تنور غذا گرم و مستند قضا نرم و اسلام بر پشت زمین روان و خلائق فوج فوج در برابر سیوف الله به تسلیم رام و حوزه‌های فقاہت داغ و بیضه دین استوار و شعائر مجلل و احکام فقهی مجری» (م. آ - ج ۱۹ - ص ۴۹ - ۵۰ - سطر ۱۸ به بعد).

ماحصل آنچه که تا اینجا گفته شد اینک:

۱ - در طول حدود سیزده قرن و نیمی که از عاشورای حسینی سال ۶۱

هجری می‌گذرد (منهای تحریفات فراوانی که نسبت به عاشورای حسینی در طول ۱۳/۵ قرن گذشته صورت گرفته است) قرائت‌های مختلفی از عاشورای حسینی صورت گرفته است که در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توانیم تمامی این قرائت‌های مختلف ۱۳/۵ قرن گذشته به سه دسته بزرگ تقسیم نمائیم که عبارتند از:

الف - رویکرد دگماتیستی به عاشورا.

ب - رویکرد انطباقی به عاشورا.

ج - رویکرد تطبیقی به عاشورا.

۲ - هر چند که «رویکرد دگماتیستی به عاشورا تاریخی دراز دارد» و نخستین آثار به جا مانده تا امروز بازگشت پیدا می‌کند به لهوف سید بن طاووس قرن هفتم و متوفی سال ۶۶۴ هجری که در طول نزدیک به هفتصد سال گذشته لهوف سید بن طاووس به عنوان مانیفست رویکرد دگماتیستی به عاشورا بوده است (و تا به امروز به عنوان منبع مادر رویکرد دگماتیستی به عاشورا به شمار می‌رود) که روضه الشهداء ملاحسین کاشفی در ادامه آن می‌باشد و البته در عصر حاضر «حماسه حسینی» سه جلدی شیخ مرتضی مطهری و «شهید آگاه» لطف الله صافی گلپایگانی از اهم کتب نوشته شده در چارچوب رویکرد دگماتیستی به عاشورا می‌باشند.

۳ - اگرچه به لحاظ تاریخی قدیمی‌ترین کتاب در باب عاشورا کتاب «مقتل الحسین ابو مخنف» (ابی مخنف و لوط بن یحیی) می‌باشد که در قرن دوم می‌زیسته است و کمتر از ۱۵۰ سال با عاشورا فاصله زمانی داشته است ولی متأسفانه کتاب «مقتل الحسین ابو مخنف» یا «لوط بن یحیی» در زمان ما به طور کامل و به صورت کتاب مستقل در دست نیست ولی بدون

تردید این کتاب در آغاز قرن چهارم در نزد ابوجعفر محمد بن جریر طبری صاحب تاریخ طبری (متوفای ۳۱۰ هجری) وجود داشته است و طبری در جلد چهارم تاریخ خودش که در باب واقعه عاشورای حسینی نوشته است آنچنانکه خودش اعلام کرده است بر پایه همین تاریخ مقتل الحسین لوط بن یحیی یا ابو مخنف و یا مقتل الحسین هشام بن محمد کلبی نوشته است و البته اخیراً آنچه را که طبری از مقتل الحسین ابو مخنف و هشام بن محمد کلبی نقل کرده است از تاریخ طبری استخراج نموده‌اند و به صورت مقتل الحسین ابی مخنف چاپ کرده‌اند، بنابراین بدون تردید می‌توان داوری کرد که مقتل ابی مخنف که در نزد طبری بوده است از قدیم‌ترین و معتبرترین منابع تاریخی در موضوع قیام امام حسین به شمار می‌رود و از منابع اصلی تاریخ عاشورا است.

۴ - از آنجائیکه در نگاه اول مرز بین رویکرد دگماتیستی به عاشورا با دو رویکرد انطباقی و تطبیقی به عاشورا در این است که در رویکرد دگماتیستی به عاشورا منبع تحقیق و شناخت آنها «روایات جعلی و غیر جعلی می‌باشد» برعکس دو رویکرد انطباقی و تطبیقی که «منابع اولیه شناخت و تحقق آنها خود تاریخ واقعه و حادثه عاشورا می‌باشد» در نتیجه همین «تفاوت در منابع شناخت» باعث گشته است که در طول ۱۳/۵ قرن پسا وقوع عاشورای امام حسین بتوانیم تمامی طرفداران رویکرد دگماتیستی به عاشورای امام حسین را همان «طرفداران اسلام روایتی» تحلیل نمائیم که البته از آغاز الی الان «اسلام روایتی به عنوان آلترناتیو ارتجاعی و دگماتیست اسلام قرآنی و اسلام تاریخی و اسلام انطباقی و اسلام تطبیقی بوده است». بر این مطلب اضافه کنیم که همین «اسلام روایتی» در بستر تاریخ اسلام «بستر ساز ظهور اسلام فقاهتی در تسنن و تشیع بوده است». شاید بهتر

باشد که مطلب را این چنین مطرح کنیم که در «پروسه تکوین اسلام فقهاتی در تشیع و تسنن نخست اسلام روایتی شکل گرفت و در ادامه آن بود که با تکوین حوزه‌های فقهاتی از قرن چهارم یعنی چهار صد بعد از پیامبر اسلام و بعد از نزول وحی رفته رفته اسلام فقهاتی در مذهب تسنن و در ادامه آن در تشیع حکومتی یا اسلام زیارتی و اسلام ولایتی و اسلام مداحی‌گری و در تحلیل نهائی اسلام حکومتی شکل گرفتند.»

قابل ذکر است که تا «نیمه دوم قرن اول هجری تلاش تمامی صحابه و در رأس آنها امام علی مقابله با تکوین اسلام روایتی به عنوان یک آلترناتیو در برابر اسلام قرآنی بوده است» و لذا به همین دلیل بوده است که «امام علی که در میان تمام صحابه پیامبر نسبت به طرح احادیث و روایت‌های پیامبر اسلام از صلاحیت بالاتری برخوردار بوده است در کل نهج‌البلاغه تنها یازده حدیث از پیامبر اسلام نقل می‌کند» و این در شرایطی است که بلافاصله پس از وفات پیامبر اسلام «تنها ماشین روایت‌سازی اتوماتیک ابوهریره چهار صد هزار روایت جعلی از پیامبر اسلام وارد بازار آلترناتیوسازی علیه قرآن کرد». بطوریکه اگر پیغمبر اسلام شب و روز می‌خواست تنها برای همه روایت‌های جعلی ابوهریره حدیث بگوید باید هزار سال عمر می‌کرد و البته این در برابر چهار صد هزار حدیث جعلی ابوهریره تنها در دهه اول پس‌ا وفات پیامبر اسلام بود و از آنجائیکه تا زمان عثمان و در دوران خلافت شیخین «قرآن هنوز به صورت کتاب واحد تکثیر شده مسطور در نیامده بود» و قرآن به صورت آیات در ذهن‌ها اصحاب پیامبر بود، همین امر باعث گردید که بزرگترین بحران نظری حرکت پیامبر اسلام در فرایند پس‌ا وفات پیامبر اسلام «بحران ظهور هیولای اسلام روایتی بشود که به صورت فراگیر اسلام قرآنی را به چالش کشیده بود» و در مقابله با ظهور هیولای «اسلام

روایتی بود که صحابه پیامبر با روش‌های مختلفی با این هیولای روایتی برخورد می‌کردند که در رأس همه آنها امام علی قرار داشت» که در طول مدت ۲۵ سال سکوت خودش در برابر خلافت شیخین و عثمان تمام تلاشش را در مرحله اول «در راستای جمع‌آوری قرآن و مسطور کردن قرآن به صورت کتاب واحد و انتشار قرآن به صورت یک کتاب واحد در سراسر جوامع امپراطوری تازه شکل یافته مسلمانان در جهان بود» و دلیل این امر همان بود که امام علی به درستی دریافته بود که:

اولاً وجود قرآن در ذهن‌های صحابه و یاران پیامبر اسلام با کشته و وفات آنها باعث اختلال در انتقال قرآن به صورت ذهن به ذهن می‌گردد. نباید فراموش کنیم که در درازمدت خود همین تنوع اذهان در حفظ و انتقال قرآن باعث دخالت ذهن‌های افراد در خود مجموعه قرآن می‌شد مضافاً اینکه از آنجائیکه به لحاظ صرف و نحوی زبان عربی حتی آیات مکتوب شده توسط کاتبین وحی فارغ از اعراب و حرکت و حتی نقطه بودند خود همین موضوع هم بسترساز دخالت رأی افراد در جمع‌آوری واقعی قرآن شده بود و بدین ترتیب بود که بزرگترین «دستاورد دوران ۲۵ سال سکوت امام علی جمع‌آوری و واحد کردن قرآن نهائی در میان قرآن‌های متعدد آن زمان و تکثیر آنها در جوامع مسلمین بود» که البته امام علی در نهایت این امر پس از ۱۵ سال تلاش بالاخره توانست در دوران عثمان به این موفقیت بزرگ دست پیدا کند. البته خود این کار امام علی در جمع‌آوری و مکتوب کردن و واحد کردن قرآن‌های موجود و تکثیر آنها منهای آنکه باعث ماندگاری قرآن و اسلام پیامبر گردید و منهای اینکه باعث مقابله با تفرقه مسلمانان در خصوص خود قرآن شد، اهمیت مهم دیگری که این کار امام علی مقابله آلترناتیوی با اسلام روایتی بود که در قرن اول و دوم هجری «اسلام روایتی

جلوتر از اسلام قرآنی به صورت یک هیولائی رشد کرده بود» و البته با ظهور خوارج در دوران امام علی پس از جنگ صفین بود که همین «اسلام روایتی به اسلام فقهاتی هم استحاله پیدا کرد» و خوارج اولین گروهی بودند که در عرصه تاریخ اسلام، «اسلام روایتی را بدل به اسلام فقهاتی کردند» و توسط همین اسلام فقهاتی بود که «خوارج فرمان تکفیر و کشتن امام علی صادر کردند». بدین خاطر در همین رابطه بود که امام علی در سفارش خود به ابن عباس جهت مذاکره با خوارج فرمود: «با حدیث و قرآن با آنها جدال نظری نکن بلکه تنها با تاریخ و مصداق انسانی - اجتماعی خود اصحاب پیامبر با آنها برخورد کن.»

باری بدین ترتیب بود که از نیمه دوم قرن اول هجری رفته رفته روند «استحاله اسلام روایتی به اسلام فقهاتی شکل گرفت» و همین امر باعث به «محاق رفتن اسلام قرآنی شد». نباید فراموش کنیم که بزرگترین عاملی که باعث گردید تا امام علی در طول ۲۵ سال دوران سکوتش حتی به تألیف یک کتاب نپردازد (و همین کتاب نهج‌البلاغه امام علی در چهار قرن بعد از امام علی توسط سید رضی تدوین شده است و قبل از سید رضی این همه خطبه و نامه و کلام امام در اذهان طرفداران امام علی بوده است و در مدت چهار قرن این خطبه‌ها و نامه و کلمات امام علی انتقال ذهن به ذهن داشته است) همان مقابله امام علی با اسلام روایتی و اسلام فقهاتی بود.

یادمان باشد که خود سیره‌نویسی یا تاریخ‌نویسی در اسلام که توسط ابن هشام و غیره انجام گرفت از اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم تکوین پیدا کرده است؛ و مدت نزدیک به ۱۵۰ سال پس از وفات پیامبر اسلام اصلاً تاریخ‌نویسی وجود نداشته است و حداقل تاریخ نزدیک به پیامبر اسلام ۱۵۰ سال بعد از پیامبر می‌باشد؛ که «خود این فاصله تاریخ‌نویسی در اسلام هم

باعث گردید تا انتقال تاریخ حرکت پیامبر اسلام و اصحاب از امام علی تا امام حسین به صورت روایت‌سازی شکل پیدا کند» که خود همین موضوع نشان دهنده اوج فاجعه می‌باشد. چراکه «جانشین شدن روایت‌سازی به جای تاریخ اولین تاثیری که داشت ظهور هیولای رویکرد دگماتیست در همه عرصه‌ها از اسلام دگماتیستی تا عاشورای دگماتیستی بود» و البته «سنتز این فاجعه آن بود که برعکس تاریخ روایت به موضوع هر چند هم که انحرافی و جعلی بود تقدس می‌داد» و صد البته «همین تقدس بخشی یک سویه روایت عامل ظهور دگماتیست می‌گردید» و مع الوصف بدین ترتیب بود که در خصوص «عاشورا هم از قرن هفتم توسط سید بن طاووس و همفکران آنها تاریخ عاشورا صورت روایتی و غیر تاریخی پیدا کرد». هر چند که قبل از آن ماشین روایت‌سازی در باب عاشورا توسط راویان دگماتیستی رویکرد عاشورای تاریخی ابتدا توسط ابو مخنف یا لوط بن یحیی در قرن دوم هجری یعنی بیش از یک قرن پسا واقعه کربلا تحت عنوان مقتل الحسین شکل گرفته بود ولی تاریخ مقتل الحسین ابو مخنف بنابه دلایلی که بر ما معلول نیست ماندگار نشد و امروز در دست ما قرار ندارد.

خوشبختانه با «ظهور طبری در قرن چهارم که هم سنی بود و هم ایرانی خلاء تاریخی فوق پر شد و او نزدیک به یک قرن بعد از ابو مخنف در تدوین جلد چهارم تاریخ خود توانست عاشورای تاریخی را جایگزین عاشورای روایتی بکند» که الی الان تاریخ او منبع اصلی عاشورای تاریخی برای ما می‌باشد. بدین خاطر بدین ترتیب است که باید عنایت داشته باشیم که «عامل تکوین رویکرد دگماتیستی به عاشورا در بیش از هزار سال گذشته پسا واقعه عاشورا جایگزین شدن عاشورای روایتی به جای عاشورای تاریخی بوده است» و تا «زمانیکه عاشورای تاریخی جایگزین عاشورای روایتی نشود



امکان به چالش کشیدن رویکرد دگماتیستی به عاشورا وجود ندارد» و لذا در این رابطه بود که در سال ۱۳۴۹ پس از انتشار کتاب «شهید جاوید» نعمت الله صالحی نجف آبادی بزرگ‌ترین چالش تاریخی (بین رویکرد دگماتیستی به عاشورا و رویکرد انطباقی به عاشورا) در حوزه‌های فقه‌های شیعه داخل کشور به وجود آمد و دلیل این امر همان بود که «صالحی نجف آبادی از درون حوزه‌های فقه‌های شیعه سنت‌شکنی کرد» و در تحلیل عاشورا (برعکس گذشته حوزه‌های فقه‌های شیعه که در چارچوب رویکرد دگماتیستی به عاشورا بر عاشورای روایتی تکیه می‌کردند) او «به جای عاشورای روایتی بر عاشورای تاریخی تکیه کرد». البته نکته‌ای که ذکر آن در اینجا ضرورت دارد اینکه مطابق آنچه که فوقاً مطرح کردیم «برای تکیه بر عاشورای تاریخی در این شرایط باید از تاریخ طبری شروع بکنیم، چراکه در زمان ما نزدیک‌ترین کتاب تاریخ به واقعه عاشورای امام حسین تاریخ طبری می‌باشد.»

باری همین رویکرد انطباقی و تاریخی صالحی نجف آبادی به عاشورا باعث گردید که در طول نیم قرن که از انتشار کتاب «شهید جاوید» او می‌گذرد «موضوع کتاب شهید جاوید صالحی نجف آبادی هنوز زنده باشد» و تا کنون بیش از ۲۰ کتاب توسط طرفداران رویکرد دگماتیستی عاشورا بر علیه این کتاب نوشته شده است؛ و هزار البته «دلیل این امر هم بازگشت پیدا می‌کند به جایگاه عاشورا در هویت شیعه فقه‌های و شیعه حکومتی و شیعه روایتی و شیعه سنتی» که اگر بخواهیم در این رابطه داوری نهائی بکنیم باید بگوئیم «تمامی هویت شیعه فقه‌های و شیعه سنتی و شیعه حکومتی ریشه در عاشورا و عید غدیر دارد» و به «چالش کشیده شدن این دو مؤلفه به معنای به چالش کشیدن کل هویت شیعه سنتی و فقه‌های و

حکومتی و زیارتی می‌باشد.»

نباید فراموش کنیم که در «بین این دو مؤلفه موضوع عاشورا نقش محوری دارد» بنابراین بدین ترتیب است که از دوران آل بویه یعنی قرن چهارم هجری که شیعه سنتی و شیعه فقهاتی و شیعه روایتی و شیعه حکومتی توسط شیخ مفید و شیخ طوسی و سید مرتضی تکوین پیدا کرد، «عاشورا به صورت روایتی و حکومتی و فقهاتی نهادینه شد» و حکومت آل بویه برای «نهادینه کردن قدرت خود در مقابله با بنی‌عباس در چارچوب شیعه به این مهم دست پیدا کردند»، بدین ترتیب بود که از «زمان آل بویه در قرن چهارم هجری موضوع عاشورا به عنوان کلید رمز بازسازی اسلام شیعی در آمد» به عبارت دیگر از زمان آل بویه الی الان «لازمه هر گونه تحول و بازسازی شیعه فقهاتی و شیعه روایتی و شیعه حکومتی و شیعه زیارتی و شیعه مداحی‌گری در گرو بازسازی رویکرد به عاشورا می‌باشد» و به بیان دیگر در «جامعه امروز ایران بدون بازسازی رویکرد به عاشورا هرگز نمی‌توانیم به بازسازی اسلام دست پیدا کنیم» و این «موضوع مهم ترسیم‌کننده تفاوت راه شریعتی با راه اقبال می‌باشد» چراکه معلم کبیرمان شریعتی از آغاز به این حقیقت واقف شده بود که «بدون بازسازی رویکرد به عاشورا امکان بازسازی اسلام در جوامع شیعه وجود ندارد» و البته در چارچوب همین تحلیل بود که شریعتی در طول ۵ سال جنبش روشنگری ارشاد خود (سال ۴۷ تا ۵۱) بیشترین تکیه نظری خودش بر همین «تحول رویکرد به عاشورا گذاشت». کتاب‌ها و کنفرانس‌های شریعتی در این رابطه عبارتند از: علی حقیقتی بر گونه اساطیر، امت و امامت، علی حیات بارورش پس از مرگ، علی تنه‌است، حسین وارث آدم، شهادت، پس از شهادت، تشیع علوی و تشیع صفوی، مسئولیت شیعه بودن، نقش انقلابی یاد و یادآوران، زیباترین

روح پرستنده، شیعه یک حزب تمام، قاسطین، مارقین و ناکشین، حر، انتظار مکتب اعتراض و غیره می‌باشند.

باری بدین ترتیب است که «جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ادامه حرکت ۴۳ سال گذشته خود باید عنایت داشته باشند که هر گز و هرگز در جامعه امروز ایران بدون تحول و بازسازی رویکرد به عاشورا نمی‌توانند به بازسازی اسلام جهت تحول فرهنگی دست پیدا کنند» و در رابطه با تحول در رویکرد به عاشورا است که «پیشگامان باید رویکرد دگماتیستی به عاشورا را به چالش بکشند». پر یی‌داست که آنچنانکه فوقاً هم مطرح کردیم «تنها مسیر به چالش کشیدن رویکرد روایتی و یا دگماتیستی به عاشورا در گرو جایگزین کردن رویکرد تاریخی به جای رویکرد روایتی می‌باشد». بر این مطلب اضافه کنیم که بدون تردید از آنجائیکه «شیعه سنتی و شیعه فقهاتی و شیعه حکومتی و شیعه زیارتی و شیعه ولایتی حیات نظری و هویتی و تاریخی خودش را در گرو حفظ رویکرد دگماتیستی به عاشورا توسط عاشورای روایتی می‌دانند، مبارزه نظری با رویکرد دگماتیستی به عاشورا توسط جایگزین کردن رویکرد انطباقی و رویکرد تطبیقی کاری به غایت مشکل می‌باشد» و مع الوصف به این دلیل بوده است که از سال ۴۹ که نعمت الله صالحی نجف آبادی توسط کتاب «شهید جاوید» تلاش کرد تا رویکرد انطباقی به عاشورا را از درون حوزه‌های ارتجاعی فقهاتی جایگزین رویکرد دگماتیست حوزه‌های فقهاتی بکند «جنگ نظری درون حوزه‌های فقهاتی بین جناح منتظری که از رویکرد انطباقی صالحی نجف آبادی دفاع می‌کردند و جناح راست درون حوزه فقهاتی الی الان به شدت ادامه داشته است.»

۵ - عنایت داشته باشیم که از سال ۴۹ همزمان در راستای به چالش

کشیده شدن رویکرد دگماتیستی به عاشورا در جامعه ایران «دو جریان مختلف وارد این ماجرا شدند» جریان اول با رویکرد انطباقی به عاشورا تحت هژمونی نعمت الله صالحی نجف آبادی که از روحانیت حوزه‌های فقهاتی بود توسط انتشار کتاب «شهید جاوید» صورت گرفت و اما جریان دوم که از سال ۴۹ با رویکرد تطبیقی وارد ماجرا شد و تلاش کرد تا در چارچوب رویکرد تطبیقی به عاشورا رویکرد دگماتیستی به عاشورای حوزه‌های فقهاتی را به چالش بکشد جریانی تحت هژمونی معلم کبیرمان شریعتی بود که توسط کنفرانس و یا دست نوشته «حسین وارث آدم» این حرکت خودش را در ایران استارت زد و در تحلیل نهائی گرچه «دو رویکرد انطباقی و تطبیقی به عاشورا هدف مشترکی داشتند» (که عبارت بود از به چالش کشیدن رویکرد دگماتیستی به عاشورا) ولی با همه این احوال خود «دو رویکرد انطباقی و تطبیقی هم از همان زمان با هم وارد کشاکش دیالوگی نظری شدند» که دیدگاه شریعتی در رابطه با کتاب «شهید جاوید» در پنج صفحه (۱۴۹ تا ۱۵۳) مجموعه آثار جلد ۱۹ ثبت شده است. در این پنج صفحه محورهای شریعتی در نقد کتاب شهید جاوید عبارتند از:

الف - شریعتی می‌گوید: «ارزش این کتاب بیشتر به همان حمله‌هایی است که از طرف رویکرد دگماتیستی به عاشورا به این کتاب شده است.»

ب - داوری شریعتی در باره کتاب شهید جاوید این است که: «این کتاب، کتابی تحقیقی می‌باشد که همه اسناد مخالف و موافق را آورده است و تجزیه و تحلیل و نقد کرده است و حتی گستاخی رد و اثبات هم داشته است و نظریه تازه علمی می‌دهد و مطالعه وسیع داشته است.»

ج - شریعتی در طرح انتقاد خودش به کتاب شهید جاوید می‌گوید: «اختلاف نظر اساسی با کتاب شهید جاوید دارد» و در طرح آن اختلاف

اساسی در باب تنها محوری که در این رابطه شریعتی از کتاب شهید جاوید به چالش می‌کشد می‌گوید: «حسین از مدینه قیام کرد به عنوان این که قیام سیاسی یا نظامی کند علیه حکومت و علیه رژیم و بعد رژیم را سرنگون کند و بعد حق خودش را و حق مردم را با به دست گرفتن زمام جامعه احقاق بکند» شریعتی در نقد این دیدگاه کتاب شهید جاوید می‌گوید: «این یک ایده‌آل است اما ایده‌آلی است که متاسفانه واقعیت‌های خارجی با آن سازگار نیست» بنابراین شریعتی معتقد است که «عملاً امام حسین امکان انجام این ایده‌آل نداشته است» و از اینجاست که شریعتی می‌خواهد نتیجه‌گیری کند که «برای امام حسین در پروسه عاشورا راهی جز خوب مردن وجود نداشته است» و امام حسین با «انتخاب خوب مردن توانست باعث بقای اسلام در عصر امویان و عصرهای بعدی بشود» و از اینجا است که شریعتی نتیجه می‌گیرد که «شهادت دعوتی است به همه عصرها و به همه نسل‌ها که اگر می‌توانی بمیران و اگر نمی‌توانی بمیر.»

قابل ذکر است که «شریعتی این نقد به شهید جاوید را در کنفرانس شهادت در سال ۵۰ پس از مسلط شدن گفتمان چریک‌گرایی بر جامعه ایران در مرحله پسا عملیات سپاهکل و ضربه فراگیر بر دو سازمان بزرگ مجاهدین خلق و فدائیان خلق و شروع عملیات مسلحانه در کشور می‌کند» بنابراین از آنجائیکه برعکس کنفرانس و دست نوشته «حسین وارث آدم» که شریعتی در سال ۴۹ نوشته بود «ما داوری شریعتی در باب عاشورای حسین در سال ۵۰ توسط شهادت و پس از شهادت با داوری او در حسین وارث آدم که در سال ۴۹ نوشته است متفاوت ارزیابی می‌کنیم» و دلیل این امر همان است که در «شهادت و پس از شهادت شریعتی با پر رنگ کردن عمل شهادت و تبدیل کردن شهادت برای امام حسین به عنوان یک استراتژی در جریان عاشورا تلاش می‌کند از شهادت برای جامعه آن روز ایران که

گفتمان چریک‌گرایی بر آن مسلط بود یک استراتژی بسازد» که البته در تحلیل نهائی این «استراتژی به جز همان استراتژی چریک‌گرایی مسلط بر جامعه ایران چیز دیگری نبود» بدین جهت همین امر باعث گردید تا ما در این نوشته با «رویکرد چریک‌گرایی به عنوان استراتژی امام حسین توسط شریعتی مخالفت کنیم» و «رویکرد امام حسین را رویکرد جنبشی با جوهر جنبش حق‌طلبانه تعریف و تبیین می‌کنیم.»

باز در همین رابطه است که در این نوشته «رویکرد شریعتی به عاشورا در کنفرانس شهادت و پس از شهادت که در سال ۱۳۵۰ صورت گرفته است یک رویکرد انطباقی محصول حاکمیت گفتمان چریک‌گرایی در جامعه ایران بدانیم» و البته داوری ما بر این امر قرار دارد که بین «رویکرد شریعتی به عاشورا در حسین وارث آدم با رویکرد شریعتی در شهادت و پس از شهادت تفاوت وجود دارد» و تفاوت آن هم در این است که «شریعتی در حسین وارث آدم شهادت را به صورت یک استراتژی برای امام حسین تبیین نمی‌کند اما در شهادت و پس از شهادت شریعتی خود شهادت را به عنوان یک استراتژی برای امام حسین تعریف می‌نماید» و بدین ترتیب است که ما رویکرد شریعتی در حسین وارث آدم را «رویکرد تطبیقی و جنبشی تعریف می‌کنیم»؛ اما رویکرد شریعتی در شهادت و پس از شهادت «رویکرد چریک‌گرایی و انطباقی تعریف کردیم.»

یادآوری می‌کنیم که منظور ما در اینجا «نسبت به انطباقی بودن رویکرد شریعتی در شهادت و پس از شهادت تاسی جستن شریعتی از گفتمان چریک‌گرایی مسلط بر جامعه ایران در سال ۵۰ می‌باشد نه چیزی بیشتر از آن». بر این مطلب اضافه کنیم که «بزرگ‌ترین بحران جنبش روشنگری ارشاد شریعتی در ۵ سال (۴۷ - ۵۱) بحران استراتژی بود نه بحران ایدئولوژی» و همین «بحران استراتژی شریعتی بود که جنبش روشنگری

ارشاد شریعتی را از پای درآورد» و در تحلیل نهائی «برای شریعتی راهی جز هجرت دوباره به اروپا در سال ۵۶ باقی نگذاشت». عنایت داشته باشیم که «بحران استراتژی شریعتی سنتز و مولود و تلاقی سه استراتژی مختلف در دستگاه نظری و عملی شریعتی بود» یعنی شریعتی از یکطرف (آنچنانکه در شهادت و پس از شهادت دیدیم) آگاهانه «بر طبل استراتژی چریک‌گرائی می‌کوبید» و در داستان حسن و محبوبه «این استراتژی چریک‌گرائی را برای حرکت خود مطلق کرد» از طرف دیگر همین شریعتی در دو کنفرانس «شیعه حزب تمام» در ارشاد در نیمه دوم سال ۵۱ و در اواخر حیات حسینیه ارشاد «بر طبل استراتژی حزبی می‌کوبید» آن هم «به شکل خیلی ابتدائی و خام» و باز از طرف دیگر همین شریعتی در «قاسطین، مارقین و ناکثین» و «مسئولیت شیعه بودن» و «یاد و یادآوران» بر استراتژی جنبشی تکیه می‌کرد. بدین جهت همین موضوع «یک حرکت همزمان با سه استراتژی بزرگ‌ترین آفتی بود که حرکت شریعتی را از پای درآورد» و البته تا پایان عمر «شریعتی نتوانست دامن حرکت خودش را از این بحران نجات بدهد.»

یادآوری می‌کنیم که پیوند نظری و عملی آرمان مستضعفین (در سال‌های ۵۸ و ۵۹ تا ۶۰) با حرکت شریعتی باعث گردید تا همین «بحران استراتژی حرکت شریعتی به آرمان مستضعفین هم سرایت کند». آنچنانکه از نیمه دوم سال ۱۳۵۹ کل حرکت آرمان مستضعفین را سترون و بحران‌زده کرد. ۶ - اهمیت رویکرد ما به عاشورا به خاطر آن است که از انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ الی الان در طول ۴۱ سال گذشته «رژیمی بر جامعه ایران حاکم شده است که به وسیله اسلام فقهاتی و اسلام ولایتی و نظریه ولایت فقیه قدرت سیاسی و اجتماعی و فرهنگی خود را در چارچوب شیعه حکومتی و شیعه فقهاتی و شیعه روایتی و شیعه ولایتی و شیعه زیارتی



و شیعه مداحی‌گری نهادینه کرده است» و خود را «متولی این شیعه در عرصه منطقه و در داخل کشور می‌داند». لذا به همین دلیل است که «برخورد نظری و سیاسی و فرهنگی با این رژیم جز از طریق تغییر رویکرد به عاشورا در جامعه ایران وجود ندارد» و دلیل این امر همان است که «روحانیت حوزه‌های فقهاتی در طول هزار سال گذشته گفتمانی از شیعه در جامعه ایران نهادینه کرده‌اند که همان گفتمان شیعه فقهاتی و شیعه حکومتی و شیعه ولایتی و شیعه روایتی و شیعه زیارتی و شیعه مداحی‌گری می‌باشد». باری در این رابطه است که «برای تحول در شیعه حاکم فقهاتی و زیارتی و ولایتی و روایتی باید از تغییر رویکرد بر عاشورا شروع بکنیم» زیرا پشتوانه فرهنگی و نظری شیعه حکومتی و فقهاتی و ولایتی و زیارتی و مداحی‌گری حاکم «رویکرد دگماتیستی به عاشورا می‌باشد». حمایت همه جانبه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و حمایت همه جانبه حوزه‌های فقهاتی شیعه در داخل و خارج از کشور از رویکرد دگماتیستی روایتی به عاشورا مولود همین موضوع می‌باشد.

۷ - آنچنانکه تفاوت اصلی و محوری بین رویکرد دگماتیستی به عاشورا با رویکرد تطبیقی و رویکرد انطباقی به عاشورا بازگشت پیدا می‌کند به «منبع خبری آنها»، آنچنانکه به طوری که فوقا مطرح کردیم در رویکرد دگماتیستی به عاشورا «منبع خبر روایات جعلی و غیر جعلی می‌باشد» اما در دو رویکرد انطباقی و تطبیقی به عاشورا «منبع خبری تاریخی است» و بدین جهت تا زمانیکه در عرصه «منبع خبری» عاشورای حسینی ما «منبع خبری تاریخی را جایگزین منبع خبری روایتی عاشورا نکنیم، هرگز نمی‌توانیم رویکرد دگماتیستی روایتی عاشورا را به چالش بکشیم» و اما در خصوص «تفاوت بین دو رویکرد انطباقی و تطبیقی به عاشورا» باید عنایت داشته باشیم که ریشه تفاوت این دو رویکرد بازگشت پیدا می‌کند به تبیین



متفاوت این دو رویکرد نسبت به «عامل تکوین عاشورا»، بدین ترتیب که: اولاً رویکرد انطباقی به عاشورا «عاشورا را به عنوان یک حادثه و یک پروژه تعریف می‌کند» که از ۲۸ رجب توسط امتناع امام حسین از بیعت کردن با یزید آغاز می‌شود و تا دهم محرم سال هجری ۶۱ با شهادت حسین و یارانش تمام می‌شود. در صورتی که در رویکرد تطبیقی به عاشورا، «عاشورا به عنوان یک پروسس مطرح می‌باشد نه یک حادثه و پروژه» و به همین دلیل «درازای عمر پروسس عاشورا در رویکرد تطبیقی به عاشورا به اندازه تاریخ بشر می‌باشد» که آنچنانکه در حسین وارث آدم معلم کبیرمان شریعتی شاهد هستیم این پروسس از جنگ بین فرزندان آدم یعنی هابیل و قابیل شروع می‌شود و تا پایان تاریخ ادامه خواهد داشت.

ثانیاً در رویکرد انطباقی عامل اصلی تکوین عاشورا در آغاز «تحمیل بیعت با جائر بر امام حسین بوده است» اما در رویکرد تطبیقی به عاشورا «عامل تکوین عاشورا دیالکتیک تاریخ یعنی جنگ بین حق و باطل می‌باشد» و حسین در پروسه عاشورا در این چارچوب وارد مبارزه با حاکمیت امویان شده است، بنابراین به علت همین «دو تفاوت در عامل تکوین عاشورا است» که کلاً تحلیل عاشورا در این دو رویکرد متفاوت می‌گردد. به این ترتیب که رویکرد انطباقی در تحلیل عاشورا «اقامه حکومت حق» توسط امام حسین در مرحله مکه عمده می‌کند؛ و عاشورا را نتیجه همین فرایند اقامه حکومت امام حسین می‌داند؛ اما رویکرد تطبیقی به عاشورا «رویکرد جنبشی حق طلبانه امام حسین را جوهر عاشورا می‌داند.»

